

# آینده کومهله و دورنمای فعالیت ما در کردستان

## مقدمه:

اجازه بدهید ابتدا به چند نکته اشاره بکنم که نقطه حرکت اصلی در کل بحث من را تشکیل میدهند.

۱ - این سوال که «آینده کومهله چیست» زیاد پرسیده میشود. وقتی به پاسخ های متداول نگاه میکنیم میبینیم برداشت معینی از کومهله «در پس این پاسخ ها و در واقع در پس خود اینگونه سوالات نهفته است. کومهله برای خیلی ها، از رهبری تا بدنه تشکیلات، با جغرافیای معین، اردوگاه معین، اشخاص معین و کار و بار معینی تداعی میشود. سوال در واقع چیزی جز این نیست که «آینده این اردوگاه و کار و بار افراد حاضر در آن چیست». هر رفیق قدری دقیقتر نگاه کند، میبیند که چگونه این برداشت از کومهله یک برداشت عمومی و غالب است. من بارها به مناسبت های مختلف اصرار کرده ام که این برداشت را باید کنار گذاشت و کومهله را آنطور که واقعا هست، بعنوان یک حرکت و نیروی اجتماعی دید. بنظر من کومهله فقط آن چیزی نیست که ما در آن اردوگاهها و آن افراد معین میبینیم. برداشت رایج یک برداشت محدود، کوتاه نظرانه و زیان آور است که کومهله را آنطور که هست نمیشناسد و لاجرم نمیتواند به نیازهای کومهله واقعی پاسخ بدهد و دورنمای آتی آن را ترسیم کند.

۲ - وقتی از این برداشت محدود درباره کومهله حرکت کنیم گریزی از این نداریم که پاسخی به همان درجه کوتاه نظرانه برای جهت گیری آتی کومهله پیدا کنیم. ریشه بحث «داخل یا خارج» همینجاست. گویا سوال اینست که کومهله یک عده را ببرد «خارج» یا نبرد. وقتی کومهله به یک جغرافیا و یک اردوگاه و لیست معینی از افراد تقلیل پیدا کرد آنوقت طبیعی است که «آینده کومهله» هم به مساله سرنوشت اردوگاه و افراد حاضر در آن و محسنات این یا آن کشور و منطقه برای «استقرار کومهله» کاهش یابد. اما اگر حاضر باشیم کومهله را به آن معنای واقعی و حقیقی که من بکار میبرم در نظر بگیریم به پوچی و عقب ماندگی این معضل «داخل یا خارج» پی میبریم. بهرحال اگر بخواهم از دیدگاه خودم راجع به این مساله داخل و خارج اظهار نظر بکنم باید بگویم تمام مساله بر سر سازماندهی فعالیت کومهله در داخل است، نه به معنایی که در اردوگاه ما و در میان رفقای کومهله بکار میرود، بلکه به معنای واقعی کلمه یعنی داخل ایران. تمام انرژی ما باید صرف سازماندهی کومهله ای بشود که در داخل ایران است (و اگر کسی فکر میکند چنین کومهله ای وجود ندارد دیگر صد برابر بیشتر باید در این کار تعجیل داشته باشد). من به این وجه موجودیت کومهله باز میگردم. اما فقط اینجا این نکته را هم اضافه میکنم که طبعاً بخش علنی و حرفه ای تشکیلات کومهله مستقر در اردوگاههای مرزی نیز باید تغییرات اساسی بکند. اما تمام جهت فعالیت ما و از جمله شاخص ما در تغییر شکل کار اردوگاههایمان، گسترش بخشیدن به فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در داخل ایران است.

بنابراین وقتی از آینده کومهله حرف میزنیم قبلاً باید تعیین کرده باشیم که از «کومهله» چه برداشتی داریم. کومهله چیست. من درباره این سوال بدفعات صحبت کرده ام و نوشته ام. از کنگره دوم حزب و کنگره های پنجم و ششم تشکیلات کردستان دیگر مصرانه سعی کرده ام رفقای خودمان را متوجه حقایقی در مورد وجود اجتماعی و طبقاتی کومهله بکنم که حتی باور کردن و اذعان کردن به آنها برایشان دشوار بوده. معمولاً حرفهای مرا، حتی خود کمیته مرکزی کومهله، تهییج برای بالا بردن روحیه تشکیلات (همان تشکیلات حاضر در اردوگاه که نقطه شروع تعقل و تفکر سیاسی

و محاسبات خیلی از رفقای ماست) تلقی کرده اند. اما برای من اینها حقایق غیر قابل انکار و شورانگیزی است. اینها واقعیاتی که انسانهای «واقع بین»، بویژه آنها که ادعای رهبری فعالیت کمونیستی در یک دوره درحیات یک طبقه را دارند باید ببینند. هر نقشه ای درباره آینده باید به ارزیابی ای از حال متکی باشد. کسی که درباره موقعیت کنونی اسیر ذهنی گرائی است نمیتواند نسخه مناسبی برای آینده بنویسد. اما ذهنی گراهای ما آنها نیستند که بلند پروازی میکنند، بلکه دقیقاً کسانی هستند که که در ذهن خود کومهله را تنزل میدهند، وجود اجتماعی و موقعیت فوق العاده مساعد برای فعالیت کمونیستی را کتمان میکنند. اینها حتی ارزش و شان سیاسی بخش علنی و نظامی تشکیلات ما و ارگانهای ما را که در اردوگاهها مستقر هستند پائین میاورند و آنرا دچار یاس و ابهام میسازند. برای اینکه بدانید از نظر من کومهله واقعا چیست میتوانید به قطعنامه های کنگره ششم، به قطعنامه مربوط به حزب دموکرات و به بیانیه آتش بس یکجانبه ما در جنگ با حزب دموکرات رجوع کنید. آنچه آنجا درباره جایگاه و موجودیت اجتماعی حزب ما در کردستان گفته شده تهییج نیست بلکه حقایقی عینی و غیرقابل انکار است.

۳ - محدود نگری دیگری که در میان ما هست اینست که گویا بحث دورنمای فعالیت ما در کردستان و آینده فعالیت کومهله با ختم جنگ ایران و عراق شروع میشود و گویا نقطه حرکت ما در این بحث «شرایط ناشی از ختم جنگ» است. این استنباط آن دوتای قبلی را تکمیل میکند و در واقع نتیجه اجتناب ناپذیر آنهاست. اگر کومهله همان اردوگاه های بخش علنی کومهله است و معضل امروز معضل «داخل یا خارج» است، آنوقت این معضل دقیقاً با ختم جنگ و تردیدهای مربوط به سرنوشت مناطق استقرار شروع میشود. اما آینده کومهله را ما به تفصیل در کنگره های قبلی مان بحث کرده ایم. ما میخواهیم حزب کارگری باشیم، برنامه ای داریم، استراتژی تعیین کرده ایم، جامعه کردستان و موقعیت طبقه کارگر را بررسی کرده ایم، در هیچکدام اینها جنگ ایران و عراق بعنوان یک فاکتور تعیین کننده وظایف و سرنوشت کومهله مطرح نشده است. ختم جنگ شرایط مشخصی را برای بخشی از سازمان ما و برای اشکال معینی در مبارزه ما بوجود میآورد و باید در همین ظرفیت در تحلیل ما وارد شود و نه بیشتر. اتفاقی که در واقع افتاده است اینست که با ختم جنگ و محدودیت های بالفعل و بالقوه ای که اردوگاههای ما و مبارزه مسلحانه و جوانبی از کار تبلیغی با آن مواجه میشوند، ظاهراً تمام آن تحلیل هائی که در طول سالها از وظایف و سیاستهای خود داده ایم تحت الشعاع قرار گرفته اند و رفقای زیادی دارند تعقل و تفکر و مرزبندی ها و انقلابیگری و تعهدات سیاسی خود را از شرایط محلی ناشی از ختم جنگ استخراج و استنتاج میکنند. بحث من اینجا درباره آینده همان کومهله ایست که در کنگره های پنجم و ششم از آن سخن گفته ایم و وظایف کارگری و کمونیستی که در طول یک روند طولانی نقد و تجربه به آن رسیده ایم. پاسخگوئی به معضلات عملی ناشی از ختم جنگ یکی از مسائلی هست که باید بحث کرد، اما نه نقطه حرکت ماست و نه در غیاب سیاست های روشن برای پیشبرد مبارزه ای که مستقل از جنگ ایران و عراق در برابر خود گذاشته بودیم میتواند پاسخ بگیرد.

بنابراین من اینجا بحث خود را در تداوم مباحثات کنگره ششم دنبال میکنم. به معضلات عملی امروز میپردازم (که بنظر من به همه آنها پاسخ روشن میتوان داد)، اما ارزیابی خود را از فعالیت آتی مان بر همان شناخت بنیادی از کومهله و بر برنامه و سیاست و استراتژی حزب مان در کردستان بنا میکنم.

## حقیقی درباره کمونیسم در کردستان. کومه‌له واقعا چیست؟

اولین واقعیتی که باید شناخت و در نگرش سیاسی خود دخیل کرد اینست که در طول دهسال گذشته مناسبات تولید سرمایه داری در کردستان بشدت گسترش پیدا کرده، کار مزدی بعنوان شکل غالب و مسلط اشتغال تثبیت شده است. شهرها رشد غول آسا کرده اند. روابط سنتی و عقب مانده، مناسبات عشیرتی و عقب مانده در روستاها به نفع اقتصاد بازار و خرید و فروش نیروی کار سست و مضمحل شده است. دهسال پس از انقلاب ۵۷، کردستان جامعه ای بسیار شهری تر و تقسیم شده تر به کارگر و سرمایه دار است. طبقه کارگر مزد بگیر به مراتب از نظر کمی عظیم تر است و در نوع اشتغال طبقه کارگر نیز از نظر کیفی تفاوت های زیادی مشهود است.

به موازات این تحول اقتصادی، پلاریزاسیون و قطب بندی سیاسی متفاوتی شکل گرفته است. حضور طبقه کارگر در عرصه سیاسی برجسته شده است. طبقه کارگر و اعتراض کارگری جای مهمی در صحنه سیاسی یافته است، چه در شکل اعتراضات مستقیم کارگری و حرکت های به اصطلاح «خودبخودی» و چه در شکل مبارزه حزبی. یعنی چه در آنجا که کارگر را به عنوان یک قشر تولید کننده در قلمرو اقتصاد و تولید مبینیم و چه آنجا که در جنبش های حزبی و گرایش های سیاسی اجتماعی. این قطب بندی جدید امروز دیگر بر همه کس عیان شده است. عروج کومه‌له در برابر حزب دموکرات، روند تضعیف حزب دموکرات و قدرت گیری کومه‌له بعنوان یک نیروی سیاسی رهبر در جامعه کردستان، یک بعد از این تحول است. در سوی دیگر اعتراضات کارگری در بخش های مختلف و اول ماه مه ها و غیره را داریم که فضای سیاسی کردستان را بشدت تحت تاثیر خود قرار داده اند.

این روند باعث شده است که احزابی که در چهارچوب سنتی و قدیمی مساله کرد موجودیت یافته و فعالیت میکرده اند، دچار بحران و بن بست شوند. مساله ملی تحت الشعاع مطالبات جاری کارگری از یکسو و آرمان سوسیالیسم از سوی دیگر قرار گرفته است. انقلابی گری نوینی که موقعیت و مطالبات کارگر در کردستان را منعکس میکند شکل گرفته است که جای مبارزه جویی ملی در دوره های قبل را گرفته است. احزابی نظیر حزب دموکرات که این مبارزه جوئی محدود و ملی را نمایندگی میکنند دچار ضعف و تشتت میشوند، و از سوی دیگر جریانی مانند کومه‌له که با این انقلابی گری نوین طبقاتی تداعی میشود قدرت میگیرد.

این اغراق نیست اگر فکر کنیم که هرکارگری که در کردستان دست به اعتراض میزند، یا هر کارگر کرد مهاجری که در حرکات اعتراضی کارگری در نقاط دیگر شرکت میکند میداند که کومه‌له چیست و چه میگوید و با آن سمپاتی حس میکند. کومه‌له برای او سازمانی است که هرچند احتمالاً دور از دسترس جلوه گر میشود، با نیازها و حرکت و اعتراض او بعنوان یک کارگر خوانائی و انطباق دارد. از این گذشته کارگران میدانند که کومه‌له کمونیست است و لذا خود را کمونیست میدانند و یا با کمونیسم نزدیک حس میکنند. اینطور نیست که کومه‌له نفوذش را در میان کارگران با متوسل شدن به عواطف و تمایلات ماوراء طبقاتی بدست آورده باشد. کاملاً برعکس، بدرجه ای که کومه‌له بر خصلت کمونیستی و کارگری خود تاکید کرده است توانسته است توجه و سمپاتی کارگران را بخود جلب کند. آن کارگری هم که کومه‌له را دوست دارد آن را با همه کمونیسمش و بخاطر کمونیسمش دوست دارد. این یک تحول ایدئولوژیک عظیم در جامعه کردستان است. در سایر نقاط ایران نیز روند کمابیش همین است، یعنی رشد خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر. اما هیچ جا نظیر کردستان جریان کمونیستی نتوانسته است در این مقیاس وسیع توازن ایدئولوژیکی در جامعه را

به نفع خود تغییر بدهد و چنین حقانیت آرمان ها و اعتقادات خود را در صفوف طبقه کارگر جا بیاندازد. کارگر کرد امروزی سوسیالیسم را بسیار به خود نزدیک حس میکند. کمونیسم برای او یک لغت با بار مثبت قوی است. نقد کومه‌له و کمونیسم در کردستان از سرمایه داری بعنوان درونمایه نقد کارگر از اوضاع خودش پذیرفته شده است. این به معنی یک پتانسیل عظیم برای انقلاب و حرکت کارگری است.

بعلاوه این قطب های اجتماعی، یعنی کارگر و بورژوا از هم اکنون در ابعاد حزبی در جامعه کردستان مستقیما و به قهرآمیز ترین اشکال در برابر یکدیگر قدعلم کرده اند. نکته مهم اینجاست که در این میان جریان کمونیستی، یعنی جریانی که ولو بطور فرمال پرچم کارگران را بلند کرده است، بورژوازی را به تنگنا رانده و پشتش را به دیوار کوبیده است. در تاریخ اغلب جوامع کمونیستها بکرات قربانیان سرکوب قهرآمیز بورژواهایی بوده اند که بر موج انقلاب بقدرت رسیده اند. زورآزمایی گرایشات طبقاتی اپوزیسیون عمدتا به دوران پس از انقلابات موکول شده است که در آن عموما بورژوازی با تکیه به ابزار دولت چپ خود را منهزم کرده است. اینجا در کردستان در همین دوره قبل از برآمد انقلابی، بورژوازی اپوزیسیون علیه کمونیست ها دست به اسلحه برده و پاسخ خود را نیز گرفته است. پاسخ ما به حزب دموکرات نمودی از آن قدرت اجتماعی بود که در پشت کومه‌له نهفته است.

این روندها، که در کردستان به شفاف ترین و برجسته ترین وجه قابل مشاهده اند، تصادفی و منحصر به فرد نیستند. اینها ریشه در واقعیات بنیادی دوران معاصر دارند. اینها نتایج جانبی و اجتناب ناپذیر این واقعیت هستند که در انتهای قرن بیستم وزنه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر به شدت سنگین تر شده است. سنت ها و جریانات اعتراضی بورژوائی که تاکنون قدرت داشتند طبقه کارگر را بعنوان نیروی ذخیره بدنبال اهداف و سیاست های خود بکشند تضعیف شده اند و به بحران افتاده اند. روند اوضاع به نفع اعتراض مستقیم و مستقل کارگری و رشد و گسترش رادیکالیسم کارگری است که دست روی تضادهای بنیادی جامعه معاصر میگذارد. در این میان آن احزاب و جریاناتی که میتوانند به هر درجه ای به این رادیکالیسم و انقلابی گری طبقاتی متکی بشوند آینده دارند و رو به قدرت میروند، و جریاناتی که متعلق به سنت های اعتراضی غیرکارگری هستند و مبارزه جوئی آنها از نیازهای غیر کارگری مایه میگیرد رو به ضعف و زوال میگذارند. اوضاع اپوزیسیون کرد در سایر بخش ها این حقیقت را بخوبی نشان میدهد. ببینید آنها در چه شرایطی قرار گرفته اند. بنظر من روند تضعیف جریانات اپوزیسیون بورژوائی و خرده بورژوائی روندی پایدار و ریشه ای است و این حرکت ها در دوره ای که وارد آن شده ایم به سرعت تحت الشعاع اعتراض کارگری قرار میگیرند.

ینها زمینه های عالی برای فعالیت کمونیستی است. برای اینکه از فکر «اوضاع پس از ختم جنگ» بیرون بیائید و زمینه های بنیادی فعالیت کمونیستی در کردستان را ببینید، بیائید برای یک لحظه کلا کومه‌له را، با همه معضلات عملی امروزی اش، از تصویر خودمان بیرون بگذاریم و جامعه کردستان را آنطور که اکنون هست مبنا بگیریم، یعنی ماحصل تاریخ دهساله اخیر را. حال فرض کنید که شما ده نفر کمونیست هستید که میخواهید کارتان را در کردستان شروع کنید. میخواهید حزب درست کنید، کارگران را سازمان بدهید، تشکیلات مخفی و توده ای حزبی و کارگری درست کنید، اتحادیه و شورا بسازید، به جنبش اعتراضی و به قیام و مبارزه قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی دامن بزنید. چه ارزیابی ای از وضعیت میدادید و چه دورنمایی برای خود میگذاشتید. من تردید ندارم که هرکس در این موقعیت قرار بگیرد خواهد گفت اوضاع بشدت برای کار مناسب است. در ظرف چند سال میتوان یک سازمان عظیم کمونیستی کاملا متکی بر

کارگران ایجاد کرد. رژیم را میتوان سرعت در یک منگنه جدی سیاسی قرار داد، ایجاد تشکل های توده ای کارگری کاملاً میسر است، نارضایتی چنان عمیق و تجربه اعتراضی توده زحمتکشان چنان غنی است که زمینه های یک جنبش اعتراضی قدرتمند وجود دارد. آیا کسی که از خارج اردوگاههای ما به کردستان امروز نگاه میکند به نتیجه متفاوتی میرسد؟ آیا نفس ختم جنگ ایران و عراق (که برای بخش علنی ما محدودیت ایجاد کرده است) از نقطه نظر مبارزه کارگری و کمونیستی در شهرهای کردستان یک واقعه کاملاً مثبت نبوده است؟ پس چرا وقتی کومه‌له را وارد تصویر میکنیم سوالات، مشغله‌ها، دورنماها، ارزیابی‌ها وظایف و بیم‌ها و امیدها همه بیکباره دگرگون میشوند. از تنگنا صحبت میشود، دست و بال ما از همان ده بیست کمونیست فرضی بسته تر جلوه میکند، و چنان اوضاع حساسی جلوی چشم تصویر میشود که گویا دیگر نه کمونیسم و مبارزه پیگیر و مداوم برای سازماندهی کارگران و اعتراض طبقاتی، بلکه روش و منش ملوانان و ناخداهای کشتی‌های طوفان زده باید الگوی حرکت رفقای ما قرار بگیرد؟

این یک تفکر مایوسانه نسبت به آینده کار ما در کردستان است که ربطی به سنت کمونیستی ما و به موقعیت عینی ای که حزب ما در کردستان در آن قرار دارد ندارد. این تفکر انعکاسی از همان تنگناهای سنتی است که اپوزیسیون کرد در منطقه تاریخا به آن دچار بوده اند. جریاناتی که در شکاف میان اختلافات دولتها رشد کرده اند و با سازش دولت‌ها آینده خود را تیره و تار میکنند. این تفکر انعکاس همان نگرش و همان ارزیابی غیر کارگری و غیر کمونیستی است که گویا «ما عده معینی از جنگجویان هستیم در منطقه و اردوگاه معین و با اوضاع جدید باید نگران باشیم که چه بسرمان میاید». این نگرش چاره‌ای جز یاس ندارد. حتی قهرمانانه‌ترین و رزمنده‌ترین استنتاجات در چهارچوب این نگرش مبین یک یاس عمیق سیاسی است. ناخدائی که عزم خود را جزم میکند که «آخرین نفر باشد»، بطور قطع قید کشتی را زده است. چنین نگرشی، بویژه در این دوران که حزب ما در کردستان از عالی‌ترین موقعیت برای سازماندهی و هدایت یک جنبش عظیم سیاسی و کارگری برخوردار است، نباید جائی در بین ما داشته باشد. دیدن این موقعیت شرط اولیه وارد شدن به بحث دورنمای کار ما در کردستان است.

اما شیوه برخورد دیگری نیز وجود دارد که دیگر دارد بعنوان الگوی اظهار «خوشبینی» و «رزمندگی» در میان رفقای ما باب میشود و آن تجاهل نسبت به اهمیت مسائلی است که در پیش روی ما قرار گرفته است و تحولی که کومه‌له باید از سر بگذراند. «اتفاق خاصی نیافتاده است، کارها به روال سابق ادامه دارد». برآستی اگر واقعا کارها به روال سابق ادامه دارد و مبرمیتی برای چرخش‌های اساسی حس نمیشود، آینده خوشی در انتظار ما نیست. این برخورد رویه دیگری از همان نگرش مایوس و مستاصل است که حتی نسبت به امکان تحول بموقع کومه‌له ناامید است و ترجیح میدهد وضع موجود را در ذهن خود ابدی قلمداد کند.

### **وظایف خود را از کجا باید استنتاج کنیم؟**

همانطور که گفتیم «چه باید کرد» کومه‌له با ختم جنگ ایران و عراق شروع نمیشود. اگر نخواهیم خیلی به عقب برویم، در کنگره‌های پنجم و ششم ما دیگر صراحتاً از ضرورت یک تغییر ریل بنیادی در کومه‌له در جهت پاسخگویی به نیازهای جنبش طبقاتی سخن گفته ایم. مستقل از جنگ ایران و عراق، آن پراتیک صرفاً سازمانی، یک بعدی و اساساً غیرکارگری و غیر اجتماعی میبایست فکری بحال خود بکند. کنگره‌های ما و اسناد مدون ما همه حاکی از یک نقد عمیق از محدودیت‌های فعالیت‌های تاکنونی ما بوده است. ما باید از همین ارزیابی انتقادی و راهگشائی‌های اثباتی خودمان

شروع کنیم و در واقع باید مدت ها قبل از ختم جنگ شروع کرده باشیم. اوضاع پس از ختم جنگ و محدودیت هائی که این امر در برابر ابعاد معینی از فعالیت ما میگذارد متاسفانه چنان ذهن بسیاری از رفقای ما را اشغال کرده است که بنظر میرسد بسیاری از آنچه که رشته ایم پنبه شده است. نه دستاوردهای طبقاتی و اجتماعی ما، بلکه معضلات کومه‌له مستقر در اردوگاه به محور بحث چه باید کرد تبدیل شده است. امروز بسیاری از رفقای ما وقتی از تعهد و عدم تعهد، پیگیری و ناپیگیری، و «تسلیم طلبی» و پایمردی سخن میگویند نهایتاً به رابطه فرد با اردوگاه و افراد و ارگانهای مستقر در آن رجوع میکنند. در ضرورت تعهد به این وجه موجودیت ما در کردستان تردید نیست، اما اگر این ذهنیت محدود و این بخود مشغولی «صنفی» بر ما مسلط شود، که متاسفانه بنظر میرسد دارد میشود، آنگاه قشر وسیع کارگرانی که هم اکنون کومه‌له را رهبر خود میشناسند (و متاسفانه اساساً در یک رابطه عشق یکطرفه با کومه‌له قرار دارند) در مورد ایندوره از حیات کومه‌له خواهند گفت که کومه‌له ایها در سال های ۶۸-۱۳۶۷، وقتی با ختم جنگ ایران و عراق اوضاع مفرها و ارگانها و آینده آنها به دست اندازهای افتاد، خودشان را نگاه کردند و رفیق بغل دستی شان را، سعی کردند نسبت بهم متمهد باشند و فکری بحال اوضاع خودشان نکنند. به ما کاری نداشتند و افق مبارزه عظیمی که در مقابل ماست و با هر اول ماه مه یکبار میکوشیم نشانشان بدهیم را از یاد بردند. علیرغم همه حرفها که در کنگره هاشان زدند، نه برای اتحادیه و شورای ما فکری کردند و نیروئی گذاشتند، نه پتانسیل عظیم مبارزه کارگری را جدی گرفتند و نه ظرفیت عظیم جنبش اعتراضی در شهرها را سازمان دادند. کلاً در لاک خودشان فرو رفتند و مساله استقرار و حفظ وضع موجود خودشان را به مشغله محوری شان تبدیل کردند. به بحث هایشان، به مشغله هایشان، به ارزش ها و اخلاقیاتی که در این دوره درمیانشان قوت گرفت، به نوع فعالیت و مرکز توجه رهبری شان نگاه کنید تا این حقیقت را ببینید.

کومه‌له جمع عددی اردوگاهها و ارگانها و پیشمرگان نیست. آنچه عوامانه به آن کومه‌له اطلاق میشود تنها نوک یک کوه یخ عظیم است که تمام حجم و عظمت اش در شهرها و در درون طبقه کارگر در کردستان نهفته است. از «چه باید کرد» سخن گفتن و تنها به تعیین تکلیف و دلسوزی برای این بخش پیدا و مشهود کومه‌له معطوف شدن بدترین نوع طفره رفتن از وظایفی است که در قبال کل کومه‌له داریم، در قبال کل مبارزه ای که بنام کومه‌له صورت میگیرد و در قبال کل اعضاء چندین صد هزاری کومه‌له که تا امروز کومه‌له مسقر در اردوگاه حاضر به برسمیت شناختن آنها و حقوقشان نشده است. ما برای این وظایف عظیم نقشه داشته ایم و داریم. نباید اجازه داد که پیدا شدن دشواری های فنی برای یک بخش از فعالیت و تشکیلات ما به چنین عقب گرد سیاسی میدان بدهد.

من به این میگویم تشکیلات داری که زمین تا آسمان با دلسوزی به حال حزب فرق میکند. حزب ما، کومه‌له ما، یک حزب عظیم اجتماعی در کردستان است. بعنوان یک حزب، بعنوان یک جریان اجتماعی که فعالین آن آگاهانه از آرمانها، نقشه ها و برنامه ها و شعارها و رهبری واحد تبعیت میکنند و در این مبارزه به اشکال مختلف قبول خطر میکنند، حزب ما در کردستان صدها هزار عضو و هزاران کانون و ارگان مبارزاتی دارد. اینکه تفکر سنتی خرده بورژوائی نسبت به حزب و حزیت، اختناق و غیره نمیگذارد این بدنه عظیم ما واقعا عضو حزب ما باشد و در سرنوشت این حزب مانند من و شما دخیل بشود، سرسوزنی از تعلق او به حزب و تعلق حزب به او کم نمیکند. بسیار خوب بیائیم از دورنمای کومه‌له حرف بزنیم، از «شرایط جدید»، از «چه باید کرد»، از «تعهد» و «آلترناتیو» صحبت کنیم، اما مشروط به اینکه از واقعیات و داده ها و کومه‌له ای حرکت کنیم که اینجا گفته شد. بیائیم این را معلوم کنیم که هر سیاست و نسخه و پیشنهادی تا چه حد به مسائل ما در این سطح پاسخگوست. چیزی که ما ابداً به آن احتیاج نداریم ناخداهایی است که با گم کردن

قطب نما و یا خیس شدن عرشه تدارک قهرمانی آخرشان را میبینند. آینده حزب و تشکیلات و مبارزه ما بسیار روشن است. نقشه های ما برای پاسخگویی به نیازهای این دوره از مبارزه در کردستان روشن و کار شده و مدون است. آنچه لازم داریم پیوستگی با کنگره های پنجم و ششم، شهادت تغییر برای پاسخگویی به این نیازها و رهبران و فعالین پرکار و با پشتکار است. بیائید مسائل فنی و اجرایی آرایش و استقرارمان را بر مبنای این دورنما حل و فصل کنیم تا بتوانیم به کارمان برسیم

### **وظایف اساسی ما در دوره کنونی (یک تصویر کلی)**

رئوس این وظایف و جهت گیری ها را با روشنی و بدون هیچ ابهامی در کنگره ششم تشکیلات کردستان حزب تعریف کرده ایم. از همینجا باید شروع کرد. ما گفته ایم که حزب کمونیست ایران در کردستان معتقد به سازماندهی یک مبارزه هماهنگ اقتصادی، سیاسی و نظامی است. شهرها کانون اصلی فعالیت ما هستند. طبقه کارگر موضوع کار اصلی و مستقیم فعالیت ماست. سازمان ما در شهرها و کلا تشکیلات کارگری ما باید ستون فقرات حزب ما در کردستان را تشکیل بدهد. تشکل های توده ای و حزبی کارگری ابزارها و اهرم های اصلی فعالیت ما را باید تشکیل بدهند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک روش مبارزاتی و یک عرصه پر اهمیت فعالیت ما باید دنبال گرفته شود. ما باید از این جهت گیری ها حرکت کنیم. شاخص پیشرفت ما را باید درجه تحقق این اهداف تعیین بکند. آرایش و تقسیم کار ما باید در خدمت پیشبرد این جهتگیری ها باشد و از نیازهای آن تبعیت کند.

قبل از هر چیز باید تصویر روشنی از آنچه می خواهیم بدست بیاوریم داشته باشیم. ما می خواهیم کومه له دو سال دیگر چه چیزی باشد و چه مشخصاتی داشته باشد. پاسخ ما اینست که ما باید از موقعیت یک گروه فشار نظامی با نفوذ وسیع معنوی به یک حزب اعتراض اجتماعی و اقتصادی تبدیل بشویم. رابطه ما با اعتراض توده ای کارگران و زحمتکشان باید یک رابطه مستقیم و بلافصل باشد. یک رابطه عملی و نه صرفا معنوی و بعضا سیاسی. ما باید در کردستان به یک حزب سیاسی و تشکیلاتی «داخل کشوری» تبدیل بشویم که این وجه فعالیتش معرف اصلی آن و دربرگیرنده بخش اعظم نیروی فعاله آن است و در عین حال موقعیت خود را بعنوان یک جریان مسلح و در حال جنگ با رژیم اسلامی حفظ کنیم. باید یک حزب سیاسی باشیم که قابلیت رزمی دارد، نیروی مسلح دارد، هرجا و به هر درجه ای لازم بداند عملیات نظامی میکند و در صورتی که شرایط ایجاب کند قابلیت و آمادگی مسلح کردن سریع زحمتکشان و گسترش بخشیدن به جنگ با رژیم را داراست. بنظر من این آن تصویر عمومی است که باید داشت. باید نفوذ معنوی ما به یک قدرت تشکیلاتی و عملی در شهرها تبدیل شود. دست بکار سازماندهی حزبی در شهرها شدن، ایجاد تشکل های توده ای و گسترده از کارگران و زحمتکشان که بطرق مختلف با ما مربوطند و نهایتا به سیاست های کومه له خدمت میکنند، این جهت عمومی حرکت آتی ما باید باشد. بنظر من کمیته مرکزی حزب و کمیته مرکزی کومه له باید در درجه اول چنین اولویت ها و چنین نقشه فعالیتی را جلوی خود بگذارند. هر مساله دیگر، و از جمله مساله نوع استقرار و فعالیت بخش علنی فعلی تشکیلات، باید از موضع پیشرفت در این عرصه حل و فصل شود.

## وظایف ما در عرصه های اصلی

### سازماندهی حزبی در شهرها

این مهمترین و مهمترین کار ماست. نیاز ما به سازماندهی حزبی در شهرها نه محصول شرایط جدید است و نه بتازگی مبرمیت یافته است. تفاوت اینجاست که شاید امروز با انقباض اجباری فعالیت مسلحانه مطلوبیت این عرصه فعالیت برای عده بیشتری قابل پذیرش شده. در واقعیت امر این وجه فعالیت شاخص وجود و عدم وجود یک حزب سیاسی است. بدون سازماندهی حزبی در درون طبقه کارگر بدشواری میتوان برای دوره طولانی خود را حزب سیاسی نامید. کلید حل این مساله در دست کمیته مرکزی کومه‌له و رهبری شناخته شده تشکیلات ما در کردستان است. ک.م. کومه‌له باید بالاخره ضرورت این مساله را به رسمیت بشناسد و با قاطعیت و پیگیری در این مورد عمل کند. بدون آنکه بالاخره این رهبری برود و بدون ملاحظه اینکه کدخداهای متشکل در حزب دموکرات درباره اش چه خواهند گفت کومه‌له را در انتظار عام یک سازمان اساسا سیاسی شهری برای فعالیت کارگری معرفی کند، بدون آنکه مردم کردستان و بویژه کارگران کرد در تصویرشان از کومه‌له بعنوان صف پیشمرگان و سازمانی که حول مبارزه مسلحانه شکل گرفته است تجدید نظر کنند، کار سازماندهی ما در شهرها روی غلطک نمیافتد. مادام که سازماندهی فعالیت کمونیستی در شهرها برای عموم مردم یک کار فوق برنامه کومه‌له تلقی میشود، مادام که رهبری کومه‌له صرفا بعنوان رهبر مبارزه مسلحانه برای خود صلاحیت کسب میکند، مادام که کارگر کرد رهبران کومه‌له را در قامت صاحب نظران و آژیتاتورهای شورا و اتحادیه و مبارزه اقتصادی جلوی خود نمیبیند، کار سازماندهی ما در شهرها سر و سامان نمیگیرد. سازماندهی حزبی در شهرها مقدمات و ملزوماتی دارد که نخستین آنها وجود یک رهبری است که اساسا خود را با این وظیفه اش تداعی میکند و میشناسد. تا وقتی سازماندهی حزبی در شهرها و سازماندهی کارگری، با تصویری که رهبری کومه‌له از خود بدست داده است امر حاشیه ای کومه‌له تلقی میشود، هرگز نمیتوان سیمای جدیدی از کومه‌له بدست داد و تشکیلاتی ساخت که این امر را وظیفه مقدم خود تلقی کند.

بنابراین هر قدر هم که تکش (کمیته تشکیلات شهرها) تقویت شود و هر قدر هم که اعضاء قدیمی ک.م. به این ارگان منتقل شوند (که در وهله اول با توجه به دوری طولانی شان از هرنوع بحث سازماندهی حزبی و کارگری گره جدی از مساله باز نمیکند)، مساله بطور بنیادی حل نمیشود. مساله بر سر جایگاه این نوع فعالیت برای رهبری کومه‌له است. کومه‌له باید با صدای بلند و از جانب عالی ترین سطوح رهبری خود اعلام کند که آینده خود را در کار سیاسی و تشکیلاتی و در مبارزه کارگری در شهرها جستجو میکند. که این محور فعالیت آن است. این آن رکنی است که کل موجودیت نظامی ما و کل نقش ما بعنوان رهبر کل اعتراض مردمی در کردستان بر آن متکی است.

در قدم بعد باید مبانی سیاست سازماندهی ما در کردستان را باتوجه به آنچه که در مقیاس سراسری گفته ایم و نیز با تطبیق آنها با شرایط ویژه ای که در کردستان با آن مواجهیم روشن و اعلام کنیم. ما باید برای کارگران مبارز روشن کنیم که چگونه و از چه طریق میتوان بعنوان عضو و بخشی از حزب کمونیست ایران فعالیت کرد. ما باید روشن کنیم که در کردستان ایجاد سازمانهای حزبی از چه مسیر مشخصی عبور میکند. حوزه های حزبی چگونه و در چه کانونهایی بوجود میآیند. شکلبندی سازمانی اولیه ما چیست و از کجا شروع میکنیم، چگونه عضو میگیریم، رابطه حوزه ها و کانون های حزبی در شهرها با یکدیگر و با رهبری تشکیلات ما در کردستان چیست، نشریه و رادیو چه جایگاهی در کارشان دارد،



در کجای مبارزات جاری جای میگیرند، عوامل مساعد و نامساعد برای رشد کار حزبی در کردستان کدامند. ما همه این مقولات را در رابطه با کار سراسری طی چندین سال روشن کرده ایم. بارها و بارها درباره آنها نوشته ایم. با گرایشات و حرکت های انحرافی در امر سازمانیابی حزبی مقابله کرده ایم. در مورد کردستان کار خیلی کمی انجام شده است. میتوانم بگویم مساله سیاست سازماندهی ما در کردستان حتی بطور جدی در دستور کمیته مرکزی کومهله و یا کمیته مرکزی حزب قرار نگرفته است.

باید یک برنامه زمانبندی شده برای ایجاد سازمانهای مشخص حزبی در طول مدت معین داشت. بالاخره ما باید بدانیم که برای مثال در طول یکسال آینده در کدام شهرها و مراکز تجمع و کار کارگران کانونهای حزبی باید بوجود بیاید.

باید به امر سازماندهی حزبی در شهرها نیرو و توجه کافی را اختصاص داد. این کار رهبری کومهله است و نه یک ارگان ستادی. کمیته مسئول سازماندهی در شهرها باید مهم ترین جزء تقسیم کار درونی کمیته مرکزی را تشکیل بدهد.

باید نیروی زیادی برای برقراری ارتباط مستقیم و غیر مستقیم فعالین حزبی و رهبران کارگری در شهرها با کمیته رهبری کومهله صرف شود. نقش رادیو و نشریات در سازماندهی تشکیلاتهای شهر باید بدقت معلوم شود. جزوات و نشریاتی که باید در شبکه های حزبی مورد استفاده قرار بگیرند باید تهیه شوند و غیره.

مساله دیگر مساله عضویت کارگران در حزب ماست. تا کی قرار است کومهله سازمان فعالین نظامی و علنی اش باشد؟ آیا سه سال متوالی سازماندهی مراسم باشکوه اول ماه مه و مبارزات مداوم کارگری که عموماً بطور غیر رسمی تحت نام کومهله صورت میگیرد نباید بما ثابت کرده باشد که در آنسوی اردوگاهها، آنجا که توده عظیم کارگران در یک جامعه واقعی کار و مبارزه میکنند تعداد کثیری عضو داریم؟ آیا زمان آن نرسیده که این اعضای «منتظر سازماندهی»، کسانی که مدتهاست دوره «پیش عضویت شان» را باسربلندی در کارگاه و کارخانه و در صف اعتراض گذرانده اند در درون حزب ما جای بگیرند و در میان دهها نماینده تشکیلات علنی در کنگره دو تا نماینده هم آنها بفرستند؟ آیا آنها که هر اول ماه مه شهر سنج را دست خالی بکنترل در میاورند و شعار «آزادی، برابری، حکومت کارگری» میدهند، اعضاء طبیعی و صالح حزب نیستند؟

سازماندهی حزبی در شهرهای کردستان عرصه ایست که بنظر من تا امروز حتی صورت مسائل آن هم بدرستی مطرح نشده. قدرت عظیم کومهله در شهرها، چیزی که دشمنان ما از هم اکنون در مقابل آن بدست و پا افتاده اند، بیشکل و دست نخورده در انتظار لحظه ای است که ما بالاخره از نزدیک بینی سیاسی و ناباوری ای که گریبانمان را گرفته است خلاص شویم.

طرح و حل و فصل این مسائل نیازمند یک بذل توجه جدی از جانب رهبری کومهله به امر سازماندهی در شهرهاست که متأسفانه امروز شاهد آن نیستیم.

## **سازماندهی توده ای کارگران**

اگر یک مورخ بخواهد بعدها تاریخ سوسیالیسم در ایران را بنویسد از یک نکته بشدت شگفت زده خواهد شد. رشد جنبش های سوسیالیستی و بالا گرفتن نفوذ احزاب کمونیستی، با هر خصوصیت ایدئولوژیکی و تعلق اردوگاهی، عموماً

مصادف با شکل گیری تشکل های توده ای کارگری، اتحادیه ها، شوراهای و غیره، و افزایش نرخ اعتراضات کارگری است که مستقیماً توسط کمونیست ها فراخوان داده و رهبری میشوند. اما در مورد ما تاریخ شاهد یک استثناء است. مورخین آینده تعجب خواهند کرد که چگونه ما توانستیم در طی دهسال مبارزه علنی و علیرغم نفوذ توده ای وسیعی که بدست آوردیم، از قرار گرفتن در راس یک اعتصاب اجتناب کنیم. چگونه توانستیم در طی این مدت نشانی از خود، بشکل تشکل های کارگری، رهبران شناخته شده جنبش اعتراضی و سنت های مبارزه متشکل کارگری و غیره، در درون جنبش کارگری بجای نگذاریم. این یک پراتیک معوج است که از نقطه نظر کمونیسم و انقلاب کارگری ابداً قابل توجه نیست. اینگونه فعالیت ها قرار است مرکز ثقل کار هر تشکیلات کمونیستی باشد. ما دلائل این ناتوانی را در ابعاد ایدئولوژیک، سیاسی و سبک کاری نقد کرده ایم. اما عمل کردن به آن مستلزم آن تغییر ریل اساسی است که پیشتر از آن صحبت کردم.

در کردستان محیط سیاسی برای پا گرفتن تشکل های توده ای کارگری و چفت شدن اعتراضات کارگری با حزب ما بسیار مساعد است. کارگر معترض در کردستان علی القاعده خود را دوستدار کومهله میداند، مبارزه تاکتونی ما تناسب قوای بهتری را برای جنبش اعتراضی در شهرها فراهم آورده است که در سایر نقاط ایران به اینصورت وجود ندارد. ما در سازماندهی جنبش کارگری با هیچ مانع جدی از چه از جانب سایر گرایشها و چه از جانب تشکل های دولتی روبرو نیستیم. تشکل های توده ای کارگری حتی اگر کاملاً مستقل از تلاشهای ما تشکیل شوند بطور طبیعی از کومهله الهام میگیرند و تحت رهنمودهای آن کار میکنند.

ایجاد تشکل های کارگری با تبلیغ آنها میسر نمیشود. ما باید مستقیماً دست بکار بشویم. اینکار به طرح های معین، تماسهای حضوری متعدد با فعالین جنبش کارگری، برخورد مداوم به موانع کار در هرمرحله و نقشه عمل مرحله بندی شده و زمانبندی شده برای کار دارد. متکی نبودن کومهله به یک سازمان حزبی در شهرها کارجدی در این عرصه را بشدت دشوارمیسازد. فعالیت کارگری مستلزم حضور در محل و برخورد زنده به موانع روزمره کاراست. بعلاوه کسی که میخواهد پا به این عرصه بگذارد باید شناخت دقیقی از نوع تشکل هائی که باید ایجاد شود و موقعیت مبارزاتی بخش های مختلف کارگران در مناطق و صنایع در کردستان داشته باشد.

## **مبارزه در اشکال قانونی**

یک خلاء جدی در کار ما فقدان بعد قانونی مبارزه است. سازماندهی سیاسی و توده ای بدون شرکت در عرصه مبارزه قانونی مقدور نیست. این را باید قدری توضیح بدهم.

اولاً منظور از مبارزه قانونی مبارزه در محدوده قوانین مدون و استفاده از نهادهای رسمی نیست. بلکه منظور اشکالی از مبارزه و تشکلهای مبارزاتی است که در یک شرایط غیر انقلابی و در تناسب قوای معین در طول دوره ای توسط دولت بورژوائی تحمل میشود. مبارزات اتحادیه همبستگی در لهستان، اتحادیه های کارگری در آفریقای جنوبی، مجامع عمومی کارگری در ایران امروز همه اشکالی از مبارزه قانونی را بدست میدهد. ممکن است در هر مقطع در قوانین موجود ماده و تبصره کافی برای زدن و بستن ارگانها و شخصیت های مبارزه قانونی مردم وجود داشته باشد. اما دولت برای اجتناب از یک بحران سیاسی و بی ثباتی و غیره از اجرای این مقررات احتراز کند.

ثانیا، عبارت «مبارزه قانونی» شکل مبارزه را مد نظر دارد و نه هدف آن را. برای یک هدف معین میتوان به اشکال قانونی و غیرقانونی مبارزه کرد. هدف مبارزه قانونی لزوماً تصویب قوانین نیست، هرچند در این یا آن مبارزه این میتواند مطرح باشد، بلکه تحمیل و رسمیت بخشیدن به مصالبات معین و یا وضعیت اجتماعی معینی است. یک اتحادیه میتواند برای رسمیت یافتن خود تلاش کند. کارگران یک بخش ممکن است برای لغو فلان مقررات و یا آزادی فلان کارگر و سرکار برگشتن دیگری بکوشند و همه اینها را در چهارچوب یک مبارزه علنی و قانونی جلو ببرند.

ثالثاً، در هیچ جامعه ای ما صرفاً مبارزه زیر زمینی و غیرقانونی را شاهد نیستیم. همواره این وجوه مبارزه را با هم و در کنار هم میبینیم. نکته مهم اینست که در سیستم سوسیالیسم خرده بورژوائی مبارزه قانونی بعنوان مبارزه مسالمت آمیز و سازشکارانه رد و تحقیر میشود و در کشورهایی که این نوع سوسیالیسم بر جنبش چپ سیطره دارد، بعد قانونی مبارزه تماماً بدست احزاب لیبرال و رفرمیست بورژوازی میافتد و مبارزه قانونی رسماً به سازشکاری و رفرمیسم تنزل مییابد. کمونیسم کارگری مکان مهمی به اشکال قانونی مبارزه میدهد. مبارزه قانونی میتواند در محتوای سیاسی خود بسیار رادیکال باشد و جزء ارگانیکیتی از کل مبارزه طبقاتی کارگران را تشکیل بدهد. مهم یافتن شکل های اصولی مبارزه قانونی و درک قانونمندی های این مبارزه است. جنبش انقلابی در آفریقای جنوبی و همینطور مبارزات توده ای زحمتکشان نوار غزه و کرانه غربی تا حدود زیادی از این اشکال قانونی سود جسته اند و در محتوا نیز حتی جنبش را نسبت به اهداف اعلام شده مبارزه غیرقانونی تاکنونی رادیکال تر کرده اند. یک نمونه برجسته مبارزه رادیکال قانونی اول ماه مه های کارگران سنندج است.

رابعاً، این خاصیت مبارزه قانونی در سیستم های استبدادی است که دچار افت و خیز و عروج و افول قرار بگیرد. مبارزه قانونی بدفعات مورد حمله سرکوبگرانه قرار میگیرد. اما وجود دو بعد قانونی و غیر قانونی در مبارزه کارگری باعث میشود که دوره اوج مبارزه قانونی مقدمات رشد تشکل و مبارزه زیرزمینی را فراهم میسازد و قدرتگیری جنبش حزبی و غیرقانونی کارگری به سهم خود باز شدن مجدد فضا برای دوره نوینی از مبارزه قانونی را تسهیل میکند. بنابراین اینکه «رژیم بالاخره نمیگذارد» بهانه بسیار ضعیفی برای کم ارزش جلوه دادن مبارزه قانونی است.

ما بدون آنکه بطور جدی دست بکار سازماندهی بعد قانونی مبارزه بشویم نمیتوانیم درشهرهای کردستان جنبش کارگری و توده ای را به جلو برانیم. اینجا عواملی وجود دارد که تماماً به نفع ما عمل میکند. کردستان یک جامعه حزبی یافته و قطب بندی شده است. از پیش میتوان گفت که تمام حرکت ها و تشکل های قانونی که با بافت کارگری و یا با اهداف رادیکال یا به میدان بگذارند، نهایتاً بعنوان بازوی قانونی کومهله عمل خواهند کرد. کومهله هم اکنون این موقعیت رهبری کننده را بدست آورده است. خطر بالا کشیده شدن اعتراض قانونی کارگری و رادیکال توسط عناصر ابن الوقت، تشکل های زرد دولتی و یا حتی حزب دموکرات بسیار اندک است. بعلاوه حرکت های قانونی در کردستان امروز لازم نیست از ابتدا سازش های زیادی را با مقررات موجود بپذیرند و یا برای ادامه کاری خود بیش از حد «جانماز آب بکشند» (هرچند که اگر چنین نیز نمیبود ما میبایست مراحل اولیه کار خود را حتی در تنگ ترین قالب های قانونی هم به جلو ببریم). و بالاخره، در شرایط ایران امروز و بویژه در اوضاع موجود در کردستان، مبارزه قانونی بناگزییر سرعت جو جامعه را تحت تاثیر قرار میدهد و با هر مرحله رویارویی با دولت و بورژوازی از نظر مطالباتی و قدرت بسیج در فاز بالاتری قرار میگیرد. اگر درست عمل کنیم تلفیق مبارزه قانونی با مبارزه غیرقانونی که مستقیماً در ابعاد مختلف توسط

خود حزب پیش برده میشود میتواند آن اعتلای سیاسی را که در بحث استراتژی ما از آن صحبت شده است بشدت محتمل سازد. اوضاع سیاسی نابسامان رژیم اسلامی زمینه عمومی این امر را فراهم ساخته است.

چگونه باید مبارزه در بعد علنی و قانونی را توسط حزب سازمان داد؟ اینجا دیگر مساله تماما به درک قانونمندی های مبارزه قانونی بر میگردد که باید در فرصت دیگری از آن صحبت کرد. اما یک نکته را میتوان تاکید کرد. شرط لازم هر نوع مبارزه علنی و توده ای وجود یک رهبری عملی حاضر در صحنه است. مبارزه قانونی باید این رهبری را داشته باشد. رهبران این جنبش ها افرادی هستند که به نوع کاری که برعهده شان قرار گرفته است واقفند و حساسیت آن را میشناسند اینها شخصیت های مبارز سر شناسی هستند که حد و مرز فعالیت خود را میشناسند، میتوانند در یک متن قانونی برای بسیج و اعتراض توده ای آژیتاسیون کنند، تناسب قوا را بدرستی میشناسند، امنیت خود را با محبوبیتشان در میان مردم، با جلب اعتماد آنها به شرافت سیاسی و عملی خود و با تشخیص دامنه معقول اعتراض و تهییج در هر مقطع حفظ می کنند. این شخصیت ها هم اکنون در کردستان وجود دارند و باز هم در دل مبارزات اعتراضی توده ای افراد جدیدی پا بمیدان میگذارند. بدون این افراد کار قانونی پا نمیگیرد. وظیفه ماست که به اینها نزدیک شویم، برنامه مشترک برای کار بریزیم، نوع رابطه مان با آنها را با دقت و حساسیت تعریف کنیم و فضا را برای کار آنها باز نمائیم. دیر یا زود فشاراعتراض توده ای در کردستان تشکل ها و شخصیت های مبارزه در بعد قانونی را به جلو خواهد راند. اگر میخواهیم این وجه مبارزه اصولی جلو برود، به پیدایش آترناتیوهای سازشکارانه و لیبرالی در برابر کمونیسم در کردستان منجر نشود و به مثابه جزئی از استراتژی انقلاب کارگری عمل کند، خود ما باید امروز دست بکار شویم و خود را با نیازهای این مبارزه تطبیق بدهیم. مبارزه قانونی چه در جنبش کارگری به معنی اخص کلمه و چه در مبارزه سیاسی توده ای بطور کلی یک شرط حیاتی پیشروی است.

### **سازماندهی اعتراض توده ای**

حول این فعالیت حزبی و توده ای کارگری تازه میتوان کل جنبش اعتراض سیاسی در کردستان را سازمان داد و رهبری کرد. در بحث کنگره ششم درباره استراتژی حزب در کردستان، اهمیت این وجه فعالیت را در مبارزه ما تصریح و تاکید شده است. این مبارزات هم اکنون در اشکال گوناگونی جریان دارد که تاثیر سیاسی ما بر آنها زیاد است و تاثیر عملی و تشکیلاتی ما بسیار کم. حال آنکه در تحلیل نهائی هم این مبارزات است که کمر رژیم را در کردستان خواهد شکست و مبارزه مسلحانه ما هم نهایتا با خدمت کردن به آن ارزش خود را پیدا میکند. آنچه در این مورد باید گفت کمابیش همانهاست که در بخش جنبش اعتراضی کارگران و مبارزه قانونی به آن اشاره کردم. اینجا فقط یک نکته را راجع به سازماندهی جوانان اضافه میکنم. البته میدانم که با اشاره به این مساله چه ریسکی را دارم تقبل میکنم. چراکه اگر من حزب را درست شناخته باشم این احتمال وجود دارد که در انتهای دوره بعد، تمام آنچه که درباره فعالیت کمونیستی و کارگری باید در دستور بگذاریم تحت الشعاع همین یک نکته راجع به فعال کردن جوانان قرار بگیرد و سازماندهی شهر به سازماندهی تحرک ضد رژیمی جوانان شهری تنزل پیدا کند. با اینحال چون این یک عرصه بهرحال مهم و کارساز در تنگ کردن فضای کردستان برای رژیم اسلامی است بهتر است به آن اشاره کنم. حزب ما در مقیاس سراسری هنوز آن اتوریته سیاسی عمومی را بدست نیاورده است که بتواند نسخه ای برای اعتراض جوانان بطور کلی پیشنهاد کند. بعلاوه در مقیاس کل ایران «جوانان» بخودی خود مقوله سیاسی تعریف شده ای را تشکیل نمیدهند. کردستان از این لحاظ فرق

میکنند. اینجا از این لحاظ بیشتر به فلسطین شبیه است. جوانان کردستان یک سمپاتی عمومی به اپوزیسیون در کردستان و بطور مشخص به کومه‌له بعنوان یک نیروی رزمنده، پیشرو و نماینده مبارزه با عقب ماندگی دارند. در این شرایط نفس اینکه جوانان و دانش آموزان بدانند کومه‌له چه مکانی برای تحرک اعتراضی آنها قائل است و مشخصا انجام چه اقداماتی را از آنها انتظار دارد میتواند موجبات یک موج مبارزاتی وسیع را بوجود بیاورد. ما باید حتی مساله ایجاد رسمی و یا غیر رسمی یک سازمان جوانان و یا برنامه‌ها و نشریاتی برای آگاهگری و سازماندهی در میان جوانان و بسیج مبارزاتی آنها را بررسی کنیم. باید کمپین‌هایی را در نظر گرفت که میتواند این قشر را فعال کند. در عین حال، تاکید میکنم، فعالیت ما در شهرها باید تماما حول جنبش کارگری شکل بگیرد و تابع نیازهای این جنبش باشد. به تحرک در آمدن سایر بخش‌های جامعه تحت رهبری کومه‌له نباید تصویر کومه‌له بعنوان تشکیلات انقلابی کارگران کردستان را مخدوش نماید.

## **رهبری**

هیچیک از این اقدامات بدون تغییر جدی در خصوصیات رهبری کومه‌له و روش آن در قبال توده‌های کارگر و زحمتکش و در قبال کل مردم کردستان امکانپذیر نیست. رهبری کومه‌له باید رهبری شناخته شده و تثبیت شده توده‌ها باشد در اعتراض خودشان، و نه سخنگوی بازوی مسلح جنبش در کردستان. باید به رهبر همان اعتراضی تبدیل شود که توده‌های زحمتکش دارند میکنند. رهبری کومه‌له باید سخنگوی یک آلترناتیو فراگیر اجتماعی و نماینده تغییرات روشن و ملموس در زندگی توده زحمتکش باشد. رهبری کومه‌له باید آن مرجعی باشد که در تحلیل نهائی اعتراضات کارگری و تشکل‌های کارگری از آن تبعیت میکنند. رهبران علنی و عملی این تشکل‌ها باید در رهبری کومه‌له جمعی وارد، صاحب نظر و مجرب در مبارزه توده‌ای را ببینند. کسانی را که شالوده‌عالیترین نهادهای قدرت انقلابی در فردای کردستان را تشکیل میدهند. ما در این جهت پیش رفته ایم، اما هنوز کافی نیست. رهبری ما هنوز بیشتر از هرچیز مدیر و رئیس تشکیلات خویش است. کارگران کرد نیاز به کسانی دارند که در عالیترین سطح با جنبش و انقلاب کارگری و با دقایق و مراحل پیشروی آن تداعی میشوند. کارگر کرد هم باید مانند بورژوازی کرد شخصیت‌هایی را داشته باشد که بعنوان رهبران و سیاستمداران کارآزموده در سطح سراسری با آرمانها و جنبش آنان تداعی میشود. این با رهبری‌ای که در امور تشکیلاتی غرق میشود بدست نیاید. این مستلزم روشی از فعالیت برای رهبران است که ما تا امروز کمتر شاهد بوده ایم. رهبری سراسری کارگران باید سخنگوی افق‌های عمومی در جنبش باشد. بر بنیادهای خودآگاهی طبقاتی کارگران تاثیر بگذارد، جامعه و تاریخ معاصر را برای آنها مفهوم سازد، و بیش از هرچیز نماینده کل اعتراض کارگری و سخنگوی کارگران در تمام نقاط عطف تعیین کننده و مقاطع حساس مبارزه باشد. نگاهی به مشغله‌ها و روش زندگی سیاسی رهبری ما نواقص کار ما را در این عرصه بوضوح عیان میکند.

## **موقعیت پس از ختم جنگ ایران و عراق**

قبل از اینکه به وجوه مهم دیگری در فعالیت تشکیلات در کردستان بپردازم (نظیر مبارزه مسلحانه، تبلیغ سراسری، تربیت کادرها و غیره) لازم است به بحث اوضاع پس از ختم جنگ ایران و عراق و تاثیرات آن بر دورنمای کار حزب در کردستان باز گردم. چراکه این ابعاد فعالیت، در شکلی که ما تا کنون سازمانشان داده ایم، رابطه مستقیمی با مساله استقرار و جغرافیای فعالیت ارگانهای کومه‌له دارند.

همانطور که گفتیم ختم جنگ ایران و عراق شرایط جدیدی را برای کومه‌له، با تعریف متعارف و تشکیلاتی آن، بوجود می‌آورد. از نظر سیاسی ختم جنگ ابتدا به معنای تحول نامساعدی که تجدید نظر در مبانی و مفاد استراتژی مصوب کنگره ششم را ایجاب کند نیست. کاملاً برعکس، ختم جنگ اوضاع بسیار مناسبی را برای تسریع تحول کومه‌له به سازمان حزبی دربرگیرنده کارگران کرد و رهبر مبارزه کارگری و توده‌ای بوجود آورده است. ختم جنگ برای جنبش اعتراضی کارگری گشایش جدی‌ای بوجود آورده است که نشانه‌های آن هم اکنون حتی در مقیاس سراسری مشهود است. قطع جنگ یک مطالبه سیاسی ما بوده است. در زمینه کار نظامی و مبارزه مسلحانه ممکن است چنین بنظر برسد که باید دست به تجدید نظرهایی زد. اما چنین تجدید نظری صرفاً میتواند جنبه‌ای فنی داشته باشد و به کل مساله ضرورت و مطلوبیت مبارزه مسلحانه و حفظ و گسترش موجودیت کومه‌له بعنوان یک سازمان حزبی مسلح و درگیر در مبارزه مسلحانه با رژیم اسلامی مربوط نمیشود.

ختم جنگ برای دیدگاه محدود نگرانه‌ای که کومه‌له را در اردوگاهها و در روش زندگی و مبارزه موجودش خلاصه میکند میتواند به دو نتیجه مشخص منجر شود. اول استنتاج به اصطلاح «تسلیم طلبانه» که با ختم جنگ دورنمای انقباض و محدودیت فعالیت کنونی کومه‌له را میبیند و لذا، از آنجا که این برای او کل موجودیت کومه‌له و تنها روش زندگی سیاسی آن است، به یاس و پوچی میرسد. استنتاج دیگر استنتاج به اصطلاح «رزمنده» است که همین مشاهدات را دارد ولی از روی عشق به کومه‌له و از روی تعهد به مبارزه، و باز از آنجا که برای او کومه‌له همین است که میبیند و لاغیر، ترجیح میدهد عواقب عملی ختم جنگ را در ذهن خود تخفیف بدهد و یا راهی برای حفظ وضع موجود در چهارچوب محدودیت‌های احتمالی بیابد. این حکم که «پیش بینی ما در مورد اینکه پروسه صلح بیش از اینها طول میکشد درست از آب در آمد»، در واقع دلداری‌ای است که جناح «رزمنده» این دیدگاه بخود میدهد و فراموش میکند که پروسه صلح بهرحال چه دیر و چه زود به فرجام میرسد و در آن مقطع، در غیاب یک دیدگاه ثالث که راه واقعی برای پیشروی کومه‌له بگشاید، رزمنده ما بناگزی خود را در موقعیت تسلیم طلب امروزی خواهد یافت.

من هر دو این قطب‌ها را دقیقاً از آنجا که آینده‌ای را که کومه‌له باید بسوی آن حرکت کند نمیشناسند و وضع موجود را تنها شکل موجودیت سیاسی و نظامی ما قلمداد میکنند رد میکنم. مستقل از جنگ ایران و عراق و ختم آن، به حکم کنگره‌های پنجم و ششم کومه‌له و کنگره دوم حزب، کومه‌له میبایست تحولات جدی در مرکز ثقل و شیوه فعالیت خود بوجود آورد. با ختم جنگ و محدودیت‌هایی که این امر ولو فعلاً به تدریج بر کار ما میگذارد این تغییر روش بسیار مبرم‌تر شده است. طول کشیدن پروسه صلح برای ما میبایست فرجه و فرصت بازیافته‌ای باشد برای آنکه این تحولات را عملی کنیم و نه مستمسکی برای به تعویق انداختن و طفره رفتن از آن. مستقل از وجود و یا ختم جنگ ما به این نتیجه رسیدیم و به زبان دهها قطعنامه و مقاله و سخنرانی اعلام کردیم که کومه‌له در یک موقعیت انتقالی بسر میبرد که باید سریع‌تر طی شود، کومه‌له باید از بازوی رادیکال جنبش مسلحانه به سازمان حزبی و فراگیر کارگران کردستان تحول یابد. امروز نباید اجازه داد که تلاش موجه برای حفظ وضع موجود در برابر محدودیت‌ها به مقاومت عقب مانده و ناموجه در برابر سیر تحول حیاتی کومه‌له میدان بدهد. نگرانی اصلی ما اینست که با ختم جنگ ایران و عراق و با تقویت شدن گرایش به حفظ وضع موجود، کومه‌له گام به گام دستخوش انقباض و محدودیت شود تا جایی که دیگر حتی امکان و ابزار کافی برای گام گذاشتن به عرصه‌هایی که کنگره ششم طرح کرده است را نداشته باشد. بنابراین ما

ضرورت تغییر روش ها و آرایش و جغرافیای فعالیت کومه‌له را از ختم جنگ در نمایاورییم. بلکه مبرمیت دست بکار شدن را با توجه به فرصت محدودی که در اختیارمان است تاکید میکنیم.

اجازه بدهید درباره هر یک از اجزاء این بحث به اختصار توضیحی بدهم.

### **جغرافیای فعالیت کومه‌له**

در سطح کلی هدف باید ایجاد یک کومه‌له داخل کشوری باشد. قطعاً رفقای ما امروز لفظ «داخل» را با درجه ای اغماض بکار میبرند. داخل به معنی درست کلمه یعنی داخل جغرافیای سیاسی ایران و بطور مشخص شهرها و محل زیست و کار طبقه کارگر ایران. به این معنی تردید نیست که اساس فعالیت کومه‌له باید در داخل ایران متمرکز شود. اگر بناست با طبقه کارگر در ایران کار کنیم، باید در ایران تشکیلات داشته باشیم و باید این تشکیلات داخل کشوری ستون فقرات حزب ما را تشکیل بدهد. ممکن است اعتراض شود که «انتقال» اعضاء و کادرهای موجود کومه‌له به داخل عملی نیست. من نیز چنین بحثی ندارم. بحث من اینست که بخش اعظم کومه‌له هم اکنون در داخل ایران هست و رادیوی ما هر روز دارد فعالیت های این بخش را گزارش میکند. مساله بر سر سازماندهی این بخش بعنوان جزئی رسمی و ارگانیک از حزب ماست. من دارم از سازماندهی کارگری و عضویت کارگری حرف میزنم. رهبری ما باید بالاخره وظایف خود را نسبت به این بخش از حزب به رسمیت بشناسد و درهای حزب را بروی آن باز کند. مستقل از مساله جنگ و صلح ایران و عراق، اگر روی این مساله خم نشویم و حزبمان را در داخل کشور و در درون طبقه نسازیم، حرفی از تحقق برنامه و استراتژی مان نمیتواند در میان باشد.

### **مبارزه مسلحانه**

میدانم که آنچه گفتم هنوز پاسخ سوال را آنگونه که واقعا برای رفقای ما مطرح است نمیدهد. فرمول بندی سوال هرچه باشد مساله حساس برای خیلی ها سرنوشت مبارزه مسلحانه، اردوگاهها و ارگانهای مستقر در آن در اوضاع پس از ختم جنگ است. نظر من درباره جایگاه و دورنمای مبارزه مسلحانه همانست که در پلنوم ماقبل کنگره ششم با کمیته مرکزی کومه‌له مطرح کردم و در اسناد «استراتژی ما در کردستان» و «ملاحظات درباره فعالیت نظامی ما در دوره کنونی» نوشته ام که به تصویب کنگره ششم کومه‌له رسیده است. ما مبارزه مسلحانه خود علیه جمهوری اسلامی را از جنگ دو دولت استنتاج نکرده ایم و هرگز مطلوبیت تداوم آن را به تداوم این جنگ مربوط نکرده ایم. اعلام جنگ ما به جمهوری اسلامی در کردستان بر سر جایش است. خصلت مسلح حزب ما دستاورد مهمی است که با محدود شدن دامنه عمل نظامی مان در آن تجدید نظر نمیکنیم، ما فشار نظامی و حتی در بدترین حالت پتانسیل یک اعمال فشار نظامی در کردستان را جزء مهمی از سیاست خود در کردستان قرار داده ایم. حتی بسیار قبل از ختم جنگ، در واقع با کشیده شدن جنگ به کردستان در مقطع کنگره پنجم، ما تاکید کردیم که ولو با حفظ حضور نمایشی نیروی مسلح مان پیوستگی مبارزه مسلحانه را بمنظور آمادگی سیاسی و عملی برای گسترش سریع این جبهه از مبارزه در شرایط مساعد تر حفظ میکنیم. ما از پیش تاکید کرده ایم که مبارزه مسلحانه یک تاکتیک و روش مبارزاتی ماست که با تشخیص خود به آن دست برده ایم و به تشخیص خود درباره دامنه و ابعاد آن تصمیم میگیریم. با همه این تبصره ها، و با تاکید مجدد براینکه کومه‌له اساسا باید به اعتبار فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود در شهرها و کانون های کارگری و با رهبری جنبش

اعتراضی در کردستان تعریف شود، هیچگونه تجدید نظری را در تبیین کنگره ششم درباره مبارزه مسلحانه ضروری نمیدانم.

اتفاقا بحث من اینست که این سبک کار و آرایش موجود کومه‌له است که امکانات ما را برای داشتن یک نیروی نظامی زبده، قابل مانور و ادامه کار کاهش داده است. اگر اردوگاههای ما در داخل خاک عراق نه در برگرنده کل موجودیت رسمی کومه‌له، بلکه صرفا محل استقرار و آموزش نیروهای رزمی ما بود، امروز ابهام بسیار کمتری در مورد چند و چون تداوم مبارزه مسلحانه حتی در شرایط محدودتر از این میداشتیم. در نوشته فوق‌الذکر در مورد مبارزه مسلحانه حتی به این نکته اشاره شده است که اندازه و قدرت عمل نیروی رزمی ما در همین مرحله استراتژیک میتواند چند برابر این باشد.

### اردوگاه چه میشود؟

بطور قطع مادام که دولت عراق این امکان را در اختیار ما میگذارد ما باید در عراق اردوگاه داشته باشیم. مساله بر سر نوع فعالیت است که میتواند از طریق این اردوگاهها (یا بقول رفقا «داخل») انجام شود و مکانی که در کل آرایش و تقسیم کار حزبی ما دارند. به اعتقاد من اردوگاههای ما باید اساسا در برگرنده چند فعالیت اصلی ما باشند. اول، آموزش و استقرار نیروی رزمی، دوم، آن بخش از فعالیت رادیویی ما که بدلائل فنی و یا سیاسی باید در همان منطقه باقی بماند و سوم، برخی ارگانهای تخصصی، مانند واحدهای ارتباطی با شهرها، مرکز پزشکی و مشابه آنها. کومه‌له، بمثابه یک کلیت سیاسی، نباید اردوگاه نشین باشد و با اردوگاه تداعی شود. ما باید در پاسخ این سوال که در خاک عراق چه دارید بتوانیم به روشنی بگوئیم که آنجا محل استقرار پایگاهی نیروهای رزمی ما، رادیوهای ما و برخی سازمانهای فنی و تخصصی ماست. بدیهی است که متناسب نیازهای این بخش‌ها باید یک سلسله مراتب و شبکه حزبی مانند فرماندهی نظامی کومه‌له در منطقه، مسئولین سیاسی و مروجین و مربیان نیروی پیشمرگ در همین اردوگاهها سازمان یافته باشند. مابقی فعالیت ما دیگر باید با توجه به نقشه عمومی فعالیت سیاسی ما جایی باشند که با وظیفه سیاسی ای که به آنها سپرده شده است خوانائی دارد.

شاید این مساله برای رفقای ما که اردوگاههای کنونی ما را مشابه اردوهای ما در اطراف بوکان و در آلان و غیره میندازند قابل هضم نباشد. مگر نه اینست که کل فعالیت ما از این اردوگاهها رهبری و سازماندهی میشود؟ اما تفاوت زیادی میان ایندو وجود دارد. اینجا بحث بر سر حق حاکمیت و حد و مرز «داخل و خارج» است. در ایران رهبری و ارگانهای مرکزی ما در مناطقی سازمان داده شده بود که تحت کنترل خود ما بود. مرزهای حاکمیت جمهوری اسلامی مستقیما به مناطق تحت کنترل ما محدود میشد. از نظر حقوقی و واقعی نیز ما یک نیروی اپوزیسیون ایرانی بودیم که با اتکاء به قدرت نظامی خود در خاک ایران فعالیت میکردیم و رهبری و ارگانهای خود را در خاک ایران سازمان داده بودیم. اما امروز، طی یک روند تدریجی که مراحل بینابینی مختلفی را شامل میشد، به مرحله ای رسیده ایم که اماکن استقرار ارگانهای ما در منطقه ای است که تحت حاکمیت یک دولت ثالث قرار دارد و ما طبعاً این حق حاکمیت را پذیرفته ایم. به این معنا (و در واقع به هر معنای دیگر)، ما دیگر ارگانهای خود را در خارج کشور سازمان داده ایم. فاصله جغرافیائی چیزی را در این میان تعیین نمیکند. «کمی آنطرف تر» از ماکو اتحاد شوروی قرار گرفته است. اگر حزب ما بهر حال ارگانهای مرکزی و رهبری خود را از ایران خارج کرده است آنوقت باید دیگر به کل امکانات این خارج نگاه



بکند و نیروی خود را بنحوی سازمان بدهد که نه فقط از نظر فنی بلکه از نظر سیاسی و ادامه کاری مبارزاتی بهترین نحوه استقرار را داشته باشد. همانطور که گفتم برای نیروی نظامی و رادیوی ما بهترین جا همانجاست. اما برای رهبری سیاسی و اجرایی کومه‌له، برای کل سازمان مرکزی و حرفه ای کومه‌له، این حکم دیگر ابداً صادق نیست.

### **رهبری کومه‌له**

بنظر من تنها آن بخشی از رهبری کومه‌له باید در اردوگاههای مستقر در خاک عراق باقی بماند که مستقیماً وظیفه فرماندهی و آموزش نیروی نظامی، سرپرستی فرستنده رادیویی و اداره ارگانهای تخصصی محدود مستقر در محل به آن سپرده شده است. رهبری سیاسی کومه‌له، مانند هر سازمان سیاسی جدی در اپوزیسیون ایرانی، اگر نمیتواند بطور زیر زمینی و یا در مناطق پایگاهی در خاک ایران مستقر شود، باید به پایتخت های سیاسی اروپا منتقل شود. صحبت بر سر رفاه و شرایط بهتر زیستی برای فعالیت رهبری نیست. صحبت حتی صرفاً بر سر امنیت و ادامه کاری هم نیست. این یک تصمیم سیاسی است. محل استقرار یک رهبری حزبی معنای سیاسی مهمی دارد. رهبری حزب توده از تهران به ارزروم عقب نمینشیند، بلکه به شوروی میرود. در طول بیش از یک قرن اروپای غربی به کانون انقلابیونی تبدیل شده است که در کشور خود امکان ماندن و فعالیت ندارند. از انقلابیون روسیه که علیه تزاریسیم مبارزه میکردند تا رهبری جنبش های استقلال طلبانه و توده ای در آسیا و آفریقا در ۴۰ سال اخیر، همه دوره های کم و بیش طولانی فعالیت خود را از اروپا پیش برده اند. من موقعیت جغرافیائی کنونی رهبری کومه‌له را بسیار نامناسب میدانم. انتقال رهبری کومه‌له به خارج نه یک عقب نشینی امنیتی بلکه یک پیشروی سیاسی است و باید کاملاً علنی و با اعتماد به نفس انجام شود.

از این گذشته اکنون دیگر منطقه استقرار رهبری کومه‌له برای انجام وظایف این رهبری، بخصوص اگر بناست به شیوه ای که گفتم کار کند مناسب نیست. رهبری کومه‌له نباید تحرک، امکان ارتباط برقرار کردن با شاخه های مختلف فعالیت و استقلال عمل خود را از دست بدهد. فقط بعنوان یک نمونه، کسی که میخواهد دست به سازماندهی کارگری در شهرهای کردستان بزند امکانات در اروپا بسیار وسیع تری برای تماس سیاسی و عملی با موضوع کار خود خواهد داشت.

و بالاخره، پلنوم ها، کنگره ها و جلسات وسیع و عالی تشکیلاتی کومه‌له باید در محل استقرار رهبری سیاسی کومه‌له در خارج انجام گیرد.

### **رادیوها**

بدیهی است فرستنده های رادیویی ما از نظر فنی باید در همانجا بمانند. اما بخش زیادی از کار تحریریه و تهیه کنندگی رادیو ها میتواند و باید برای حفظ ادامه کاری و تبدیل اردوگاه داخل ما به اردوگاه رزمی در خارج کشور صورت بگیرد. اگر دورنمای ما اینست که احتمال اینکه دیر یا زود رادیوهای ما بسته شوند کم نیست، آنگاه از مدتها پیش از این میبایست انرژی خود را صرف پایه ریختن ابزارهایی میکردیم که بتوانند این خلاء را پر کنند. رهبری ما به رادیوی ما گره خورده است. بستن رادیو در شرایط کنونی یعنی ساکت شدن رهبری ما و قطع همین تماس یکجانبه اش با توده مردم. ما نیاز به نشریه ای داریم که ارگان رهبری کومه‌له باشد و از هم اکنون جای خود را در میان زحمتکشان کردستان باز کند. باید شبکه های تکثیر و توزیع این نشریات در شهرها بوجود آیند. باید نویسندگان آن آمادگی بدست بیاورند،

باید ارتباط این نشریه با خوانندگان برقرار شود، خبر و گزارش دریافت کنند. اما خلاء رادیو صرفاً با اشکال دیگر تبلیغی پر نمیشود. رادیو امروز تنها شکل ابراز وجود رهبری ما در شهرها و در میان کارگران کردستان است. رادیو دارد بر فقدان یک سازمان حزبی وسیع در شهرها و در درون طبقه کارگر سرپوش میگذارد و بخش از بار آنرا بدوش میکشد. در غیاب رادیو دیگر همین هم از کف می‌رود. کلید فعالیت ما در این دوره همانطور که گفتم ایجاد یک سازمان حزبی در درون ایران است که تبلیغ و ترویج و سازماندهی را در سطح محلی و حضوری جلو میبرد. این را میتوان و باید ساخت و تنها در چنین صورتی است که با حذف امکانات رادیویی کومه‌له ضایعات اساسی متحمل نخواهد شد.

در مورد آینده رادیو بعلاوه فکر میکنم باید در صدد تهیه طرح هائی بود که در صورت ممانعت از کار رادیویی بنام حزب و بنام کومه‌له ما بتوانیم در اشکال دیگری و تحت نام نهادهای سیاسی غیر حزبی رابطه رادیویی خود را توده مردم حفظ کنیم. گرفتن امکان استقرار یک رادیوی خبری برای اپوزیسیون ایرانی و یا فلان کمیته و کمپین معین میتواند مقدور باشد.

## سایر ارگانها

در مورد سایر ارگانها، نظیر تکش، انتشارات، مدرسه های حزبی و غیره هم بحث من مشابه همانست که گفتم. در مورد تک تک اینها باید نشست و با توجه به مجموعه مسائل و اصل استقلال عمل و ادامه کاری دراز مدت تشکیلات کردستان تصمیم گرفت.

به این ترتیب خلاصه حرف ما درباره جغرافیای فعالیت و استقرار کومه‌له این است: کومه‌له باید دیگر بطور جدی خود را با فعالیت داخل کشوری اش معنی کند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک تاکتیک و یکی از جبهه های مبارزه تنها در صورت در جای درست خود قرار میگیرد. جغرافیای استقرار ارگانهای ما باید با توجه به نقشه های فعالیت ما و دورنمای ادامه کاری آنها تعیین شود. تنها آن ارگانهایی که حضورشان در خاک عراق شرط حیاتی ادامه کار آنهاست باید در اردوگاههای ما مستقر شوند. آن بخش از تشکیلات ما که در خاک عراق مستقر است تنها باید یک جزء تشکیلات ما محسوب شود و این منطقه جایگاه طبیعی و رسمی کومه‌له در کلیت آن قلمداد نشود. رهبری کومه‌له باید ضمن گماردن بخشی از اعضاء خود برای سرپرستی فعالیت هائی که از طریق خاک عراق انجام میشود، خود رسماً و علناً به مراکز مناسب برای استقرار رهبری سازمانهایی سیاسی اپوزیسیون ایرانی در اروپا منتقل شود. ماحصل این پروسه این خواهد بود که بدنه اصلی تشکیلات کومه‌له در داخل شهرهای کردستان ایران خواهد بود، سازمان نظامی کومه‌له و رادیوهای ما در مناطق پایگاهی در خاک عراق مستقر خواهند شد و رهبری سیاسی کومه‌له و ارگانهای تخصصی پیرامون آن در اروپا جای میگیرند. این تنها شکلی است که در این دوره میتوانیم موقعیت سیاسی خود را در کردستان حفظ کنیم، ادامه کاری خود را تضمین کنیم، و به وظایف مهمی که در این دوره در برابر ما قرار گرفته است بپردازیم.

به چند نکته اینجا باید اشاره کنم. ممکن است گفته شود «کوچک کردن اردوگاه معنای عملی و یا سمبلیکی در رابطه با حزب دموکرات دارد. اندازه اردوگاه ما نباید زیادی کوچک شود». بحث من بر سر اندازه اردوگاه ما نیست. بلکه بر سر ماهیت آن و جایگاه آن در کل کار ماست. با این وجود تصور میکنم بهتر است این مساله را با تقویت کمی و کیفی نیروی رزمی مان در اردوگاهها حل کنیم. اردوگاه ما میتواند ابداً کوچک نشود مشروط بر اینکه مصوبات کنگره ششم اجرا شود. من کاملاً معتقدم که ما باید نیروی نظامی زیادتری را در این دوره جذب کنیم و اردوگاههای بزرگ نظامی

داشته باشیم. اما اردوگاه نظامی دیگر باید اردوگاه نظامی باشد و نه شهرکی که از رهبری و کادرها نیروی مسلح تا پناهندگان و تبعیدیانی که ما سرپرستی شان را بر عهده گرفته ایم در خود جای داده است. فعال سیاسی ما باید جایی کار کند که ظرفیت ها و توان سیاسی او را فعال میکند.

نکته دیگر اینست که بخش مهمی از مقاومت در برابر این طرح یک مقاومت اخلاقی به اعتقاد من عقب مانده و محدود نگرانه است که حزب دموکرات هم به آن دامن میزند. برای ما «صحنه مبارزه» کردستان و جنبش کارگری در کردستان است. در واقع تنها راه «ترک صحنه» توسط کومهله پذیرش این فشارهای اخلاقی و قبول محدودیت گام به گام کل کومهله در اردوگاههای محدود و محصور است. ما یک حزب سیاسی هستیم که بهر طریق که لازم بدانیم و با هر آرایشی که صلاح بدانیم باید ادامه کاری سیاسی خود و پیشبرد وظایف خود را تضمین کنیم. بحث تعلق به آب و خاک و غیره میتواند در مقطع عقب نشینی از آن مطرح باشد که همانجا هم پاسخ خود را گرفت.

خلاصه کنم: هرکس باید امروز به این سوال پاسخ بدهد که برای وظایف روشنی که کنگره ششم در برابر ما قرار داده است چه باید کرد. نحوه استقرار تشکیلات علنی کومهله و سرنوشت اردوگاه کومهله صورت مساله نیست بلکه موضوعی است که باید در متن پاسخگویی به سوال اصلی ما پاسخ گیرد. پاسخ ما روشن است. اوضاع سیاسی و اجتماعی و موقعیتی که کومهله تا هم اکنون بدست آورده است ما را در موقعیتی بسیار مساعد برای انجام وظایف تاریخی سازی در قبال طبقه کارگر در کردستان قرار داده است. اقدامات ما معلوم است و باید با سرعت و قاطعیت به اجرا درآید.

منصور حکمت

مرداد ۱۳۶۸، اوت ۱۹۸۹

## در باره سرنوشت و حیثیت سیاسی کومه له

(متن پیاده شده سخنان منصور حکمت در جلسه وسیع کمیته اجرائی حزب کمونیست ایران: "بحث پیرامون اوضاع کردستان و قطعنامه پنوم دوازدهم در مورد تشکیلات کردستان حزب در خاک عراق". این جلسه در تاریخ ۷ شهریور سال ۱۳۶۷ - ۲۹ اوت ۱۹۸۸ - برگزار شد)

یک نکاتی که در آخر سید ابراهیم گفت برمیگردد به بحثهاییکه دیروز در حاشیه داشتیم. منها من راجع به آن کل نقطه نظرها و در بحث رفقا در این رابطه، خواستم چند نکته را بگویم.

این مشخص است که در متنی که ما دادیم از خارج؛ یک درجه ای اوضاع ایران مساعدتر است و بنابراین نیروی بیشتری را میشود برد داخل و آنجا نگهداشت و غیره. که این وضع ظاهرا (در متن نوشته ما) اینطور نیست، اما این نکته ای است که حالا میشود بر سر آن توافق کرد. ولی در مجموع یک نکته ای در آن نوشته هست که فکر میکنم رفقای که در

داخل (اردوگاه) در مورد آن صحبت کردند و توجهی کافی به آن نکردند، و آن دورنمای اروگاهی شدن کومه له است. بنظرم تمام حالت‌های نامطلوب و همه مسائل بررسی میشوند، بجز اثرات سیاسی نامطلوب این حالت. به یک معنی من اینطور میفهمم که رفقا در داخل کار خاصی در دستور ندارند، همان روال قدیم است و کار بیشتری هم نمیشود کرد جز اینکه مقداری (حضور اردوگاهی) وزین تر شده است.

اینجا بحث این است که اوضاع رابطه ما با عراق اساساً تغییر کرده، تغییر میکند، تمام شده است و باید یک فکری به حال این مسأله کرد. اگر بخواهیم این مسأله را همینطوری بگذاریم، آترناتیو عملی ای که از بحث بچه های داخل درمیآید این است: "میرویم اردوگاهها، هر اردوگاهی بگویند میرویم، هر جوری بگویند خلع سلاح میشویم و میرویم، (بشرطی که) نیرویمان در داخل باشد! یک تعدادمان را میفرستیم خارج، ولی اساساً تشکیلاتمان را میبریم داخل اردوگاهها و در شرایطی که عراق تعیین میکند زندگی میکنیم!" من میگویم خُب این راه واقعی است که الان جلوی ما گذاشته میشود!

من میگویم عواقب این (جهت گیری) بررسی نشده و اینکه مضار این چه هست، مورد بحث قرار نگرفته است. صحبت از این میشود که هزار و هشتصد نفر را هر دولتی هم (اجازه بدهد)، ما نمیفرستیم. من میگویم خُب کسی هم نخواسته این کار را بکند. طرح ما، لاقلاً این بوده است که سازمان نظامی ما در داخل ایران میماند و نیروی نظامی که داخل خاک عراق است، یک نیروی رزمی است و اجازه خروج و اجازه رفت و آمد (از مرز) را بالاخره برایش میگیریم. تا اگر به آنها گفتند که؛ "بیا خلع سلاح بشوید!" بگوئیم؛ نه! خیلی ممنون، میرویم ایران. یک تشکیلاتی هم داریم در عراق، که اگر طرف یک رابطه سیاسی - اداری با ما دارد، آن را برقرار نگهدارد. ولی ما سعی میکنیم نیرویم به اردوگاه تحت کنترل عراق. نکته ای که (محل اختلاف اصلی است با بحثی که رفقا کردند) اصلش این است که میرویم به اردوگاههای تحت کنترل دولت عراق.

من فکر میکنم این درست است با توجه به خطراتی که در اینطرف است، نمیرویم داخل اردوگاهها و سعی میکنیم به نیروی خودمان برویم داخل ایران، حالا این افق مسدود است و تلفات جانی بیار میآورد، از طرف دیگر هم از نظر سیاسی تلفات جبران ناپذیری بوجود میآورد و باید جواب مسأله را داد. بنظرم آن (تمکین) به این حالت، ادامه (دنباله روی ازسیر) خودبخودی است یعنی هیچ ابتکار عملی از طرف ما لازم نیست که این طرح پیش برود، خودبخود دارد آنطوری میشود. یعنی آترناتیوی که در داخل (اردوگاه) روی آن بحث شده، این است که ما هیچ فعالیت خاصی نباید بکنیم، تا آنطور که میخواهیم بشود. خودبخود آنطور میشود. عراق تند تر از آنکه بخواهد ما را نمیزند، بیشتر از آنکه بخواهد ما را نمیزند، هر اردوگاهی بخواهد ما را میبرد و هر محدودیتی که بخواهد بر ما میگذارد، ما چه بالا برویم و چه پائین بیائیم، مسیر عادی اش همین است. ما داریم چکار میکنیم؟ در این بحث معلوم نیست. گفته میشود ما سعی میکنیم اقدامات تأخیری بکنیم با دیپلماسی و غیره. در نوشته ما گفته شده است؛ ما زیاد نباید باین توهم داشته باشیم، یعنی یک چیز خطرناکی است که گویا ما میتوانیم در سیاست تعیین شده عراق که بالاخره مرحله بندی خودش را دارد، با دیپلماسی خودمان تغییرات فاحشی ایجاد کنیم.

سید ابراهیم این بحث را یک جوری گفت که من اینطور استنباط کردم؛ که موضع پلنوم از یک بار امنیتی قوی و از یک بار "تخلیه کردن" (هزیمت) برخوردار است. چون وقتی نگاه میکنید بنظرم این بحث بچه های داخل (اردوگاه) است که فقط یک بار امنیت شخصی در آن در نظر گرفته شده است. در صورتیکه این موضعی که پلنوم گفته است، ماجرایوانه تر

است، میگوید برویم داخل ایران، میگوید برویم یکجائیکه نتوانند خلع سلاحمان کنند، سعی کنیم روی پای خودمان بایستیم و اگر لازم است هم بجنگیم. در صورتیکه در بحثی که رفقای داخل (اردوگاه) کردند امنیت شخصی تقریباً محور است؛ میرویم آنجا که "آدمها را داخل نفرستاده باشیم"، بالاخره اگر خارج نمیشود رفت یا داخل هم نمیشود رفت، این اردوگاه تنها جای حفظ این آدمها است، این کار را باید کرد.

من الان نمیگویم که باید نیرو فرستاد داخل، چون از اول هم تاکید کردم این بحث که "بیشتر نیرو بفرستیم داخل" وقتی بود که یک خوشبینی عمیقی نسبت به اوضاع سیاسی ایران در کل پلنوم حاکم بود و بر سر "قطعنامه سیاسی" هم که بحث میکردیم این خوشبینی در آن بود. ولی من میگویم این مسأله واقعی است چون یک وقتگاهی در موقعیتی قرار میگیرید که عراق میخواهد کومه له را در خاک خودش خلع سلاح کند، چون در ایران هیچکس دستش به نیروهای ما نمیرسد. چه در طرح پلنوم و چه در طرح رفقا ادامه کاری مبارزه مسلحانه و حیثیت کومه له از طریق نیروئی که در داخل خاک ایران است، تأمین میشود. در این طرح پلنوم میگوید این نیرو بیشتر باشد برای اینکه حیثیت مان بهتر تأمین میشود، که حالا میشود هر دو به یک عدد معینی مشترکاً برسیم، که اینقدر نیرو میتواند در داخل باشد. بالاخره حیثیت سیاسی ما را آن قرار است تأمین بکند.

حالا برمیگردیم به حالتهای دیگری، که یک اردوگاه کومه له ای درست کردند که مسئول پخش نخود لویا هم خودمانیم، تفنگ هم نگذاشتند دستمان بماند و فرستادند در یکجائی تحت الحفظ. آیا حیثیت سیاسی مان بیشتر لطمه نمیخورد؛ که در این اردوگاه کمیته مرکزی ما حضور داشته باشد و بدون اسلحه نظام جم بکنند؟! و هر پیشمرگی که در داخل خاک ایران است بداند که بچه ها حبس اند و رهبری کشک است و کاری از دستش برنمیآید و کاری از دستش برنمیآید؟ چیزی زیادی نمیتواند بگوید، با کسی نمیتواند تماس بگیرد؟ و در خود آن اردوگاه یک عده بگویند من برای این نیامده بودم به صحنه مبارزه، خُب یک تفنگ میدادی دستم و میفرستادی در خاک ایران و الان مثل آن رفیقی که الان آنجا میجنگد منم میجنگیدم، چرا من را آوردی اینجا؟ برای اینکه در ایران بیچد؛ "کومه له را گرفتند فرستادند عظیمیه عراق!" مثل اینکه جلال طالبانی بجای اینکه در آلمان باشد، در اصفهان باشد و اتحادیه میهنی این را عدم تخلیه (عدم هزیمت) بیشتری ارزیابی کند و فرض کند که اینطوری حیثیتش بیشتر حفظ شد؛ که نوشیروان در یک اردوگاهی مسئول توزیع مواد غذایی باشد بین پیشمرگهائی که الان اسلحه هم ندارند و دارند مباحثات داخلی میکنند و مقاله مینویسند.

من میگویم که این بررسی نشده، این احتمال واقعی که حیثیت کومه له اینطوری بطور شدیدتری لطمه مبینند تا اینکه یک سازمان واقعی سیاسی باشد که در عراق آنقدر سرمایه گذاری ندارد. در ایران دارد و در خارج بیشتر، در عراق هم یک پایگاه، یک نیروئی دارد که دارد چک و چانه میزند که؛ "من این را میفرستم داخل"، میگویند: نمیشود! میگویند: "پس اسلحه را ازش بگیر"، میگوید نمیشود! میگوید: "نصفش را میخواهم بفرستم داخل". و این یک نیروی رزمی است که دارد سرش چانه میزند، نه سازمانش را، نه کمیته مرکزی اش را، نه مبلغین اش را، نه اعضاء سابق شورای شهر سنج و غیره را. آنها را یکجوری بردند یکجائی که مناسب انسانهای آزاد است و دارند سیاسی کار میکنند، ممکن است السالوادور باشد. نیروی رزمی در عراق باقی گذاشته است که دارد بر سر آن مذاکره و معامله میکند و قرار نیست رهبری سیاسی را قاطی آن نیروی رزمی بکشند و ببرند اردوگاه.

من میگویم در این حالت به حیثیت سیاسی ما کمتر لطمه میخورد، اگر بتوانیم، یکنفر ممکن است بگوید ما نمیتوانیم، باشد! من میگویم بالاخره توانستنها و نتوانستهای خودمان را راجع به همه چیز یکی بکنیم و راجع به مسائل حرف بزنیم.

اگر نتوانیم آنوقت این دو راهی جلوی شما قرار میگیرد؛ دویست نفر داخل، هزار و ششصد نفر اردوگاه، یا هفتصد نفر داخل و هشتصد نفر اردوگاه، این را تعیین کنیم. من میگویم آنموقع آن پیشمرگ کومه له که در همین تشکیلات آموزش دیده است، همین روحیه را این ۱۰ ساله از این حزب گرفته است که رزمنده باشد و انقلاب کند و مبارزه کند میگوید: من این تفنگ را از عراق نگرفتم، به عراق هم پس نمیدهم. من پیشمرگ کومه له ام و این اهدافم است، برای من رفتن در اردوگاه خاک عراق و نشستن و مثل مجاهدها منتظر ماندن، سرشکستگی سیاسی اش بیشتر است تا بروم در جنگ رو دررو با دشمن کشته بشوم. هر کسیکه حاضر نیست اسلحه اش را تحویل بدهد بیائیم شبانه - روزانه بکمک هر کسی از منطقه دور شویم، پنجاه کشته میدهیم و از صد تا پنجاه نفر از ما خودمان را به خاک ایران میرسانیم و به بچه های ما در داخل ملحق میشویم.

اگر کسی این را آنموقع بگوید دفاع سیاسی رهبری کومه له از این کار چه هست؟ به او میگویند؛ اینطوری امنیت مان بهتر حفظ میشود! فقط این را میگویند. میگویند؛ پس تو آوانتورستی و جان خودت را بخطر میندازی او میگوید؛ این آوانتورسیم نیست که بروم بیوندم به نیروی نظامی در داخل، تو فقط فکر حفظ آدمها هستی دیگر! من میگویم سیاسی بمانیم و سیاسی مبارزه بکنیم برای آن پرچم، برای آن چیزیکه بدست گرفتیم. اما در مقابل طرح تمکین به زندگی تحت حاکمیت عراق میگوید؛ نه! آدمهایمان را بیائیم برای فردا؟!!

این شد بحثی که خودمان میخواهیم با آن مرزبندی کنیم دیگر. بنظرم نقطه ضعف اساسی این (شیوه) برخورد چیزی نیست جز اینکه ابتکار را بدهیم دست اوضاع، خودمان را حفظ کنیم و گاردمان را بالا نگهداریم، ولی ابتکار را بدهیم دست اوضاع. این (موضع) این ضعف را دارد که حاضر نیست بنشیند و روی "تکه اردوگاهی" شدن بحث و حل و فصل کند و عواقبش را بسنجد. به نظرم تشکیلات کومه له در اردوگاه عراقی نصف میشود و نصف اینها به آدمهای عادی تبدیل میشوند که به هر قیمتی میخواهد خودش را از آنجا بیرون بکشد، یا برسد به شهر خودش در ایران، یا بیاید بیوندد به تشکیلات خارج و یا بیوندد به نیروی نظامی. نمیشیند آنجا و با من و شما ایدئولوژی آلمانی بخواند، برای اینکه برای این کار به مبارزه نیامده است. فرق دارد با آدم حزب دمکرات. این یک آدم ایدئولوژیک و مبارز سیاسی است، مبلّغ و مروّج است و دوام نمیآورد در حبس یک کشور فاشیستی، در یک اردوگاه در منطقه عربی که تازه از مردم کردستان هم جدایش کرده اند. توجیه کردن این برایش خیلی دشوار است، مگر اینکه بگوئید شش ماه دیگر یک خبرهائی میشود، این سالن ترانزیت انقلاب است و همین الان یک اتفاقی می افتد! چون آنوقت بعد از هشت - ده ماه شما یواش یواش میفتید به موضع توجیه کردن و حرمت سیاسی تان نزد طرف زائل میشود. نیروی سیاسی ما به نظر من در داخل ایران است. نیروی نظامی ما دلش میخواهد بداند "کمیته رهبری" صدایش از یکجائی بلند است، که در دستش ابزاری هست، نمیخواهد نامه بنویسد: "رمادیه ر، ابراهیم علیزاده"! این نیرو دیگر نمیتواند بجنگد، آن هم آنجا اسلحه اش را میگذارد و ول میکند میرود. میگوید تشکیلاتم را گرفتند و بستند و گذاشتند در یک اردوگاه عراقی. رهبری من چیه؟! من دارم به چه کسی گزارش میدهم؟! الان میگویم راهش چیست بنظرم.

بنظرم قطعاً کار یکعده از ما به اردوگاه میکشد، ولی آن بخش باید بخش حاشیه ای ما باشد، نه حفظ همین اردوگاهی که در آن هستیم و با یک مقدار محکم کاری که یک عده با خارج رفت و آمد داشته باشند و کلاً شبکه کادری و پرسونلی ما به یک اردوگاه غیر مسلح منتقل بشود. بنظرم آن بخشی که (به اردوگاه) میرود اتفاقاً باید بخش حاشیه ای ما باشد. بخشی باشد که تشکیلات ما اساساً بیرون آن قرار گرفته و دارد سعی میکند سرنوشت آنها را از زیر دست و بال عراق

بیرون بکشد. وگرنه اگر خود تشکیلات ما رفته باشد به اردوگاه، بنظرم این شکست سیاسی کومه له است و این آن سرنوشتی است که نمیخواهیم سرمان بیاید، همان تصویری است که مردم کردستان ایران نمیخواهند از ما داشته باشند، ترجیح میدهند که صدای رهبری شان را از آلمان بشنوند.

یعنی بله! بگویند هفتصد نفر از پیشمرگهای کومه له را عراق خلع سلاح کرده و برده اردوگاه؟ ولی پیشمرگ کومه له، واضح است که ما مسئول میگذاریم، واضح است که با آنها کار سیاسی میکنیم، واضح است که همان بحثهای ترویجی را دایر میکنم. ولی آنها نیکه رفتند آنجا، ساختمان اصلی تشکیلاتم خلع شده از هر امکان، نرفته آن اردوگاه، که حالا از آنجا مبارزات خودش را ادامه بدهد، یک بخشی را رضایت دادند ببریم اردوگاه، ولی سازمان خودم را در جای دیگر بوجود آوردم. این را در یک جای دیگر بوجود آوردم، در اردوگاه سازمان ندادم، نمیتوانیم. شوخی است بنظرم این بحث که: "ما این مسیر را تا ته اردوگاه بصورت یک تشکیلات ادامه بدهیم!" ما میتوانیم عناصر خودمان را بصورت زندانی یا مهمان در خاک عراق داشته باشیم که خودمان به آنها خدمات سیاسی میدهیم و سعی میکنیم یکی یکی شان را از داخل آن اردوگاه بیوریم. ولی اینکه سازمان ما در این اردوگاه است، بنظرم یک غیر ممکن سیاسی و بدترین حالت است.

برای همین میگویم بحث ما از سر امنیت نبوده، اتفاقاً برعکس بوده است. میگویند: در صورتیکه خودمان میدانیم بهترین حالت از نظر امنیتی این است دیگر کسی کشته نمیشود، کسی جلوی رژیم جمهوری - اسلامی قرار نمیگیرد، کسی به اتحادیه میهنی نمی پیوندد که زیر بمب برود. میروند در اردوگاه می نشینند و حتماً با آنها یک تخت و پتویی میدهند و در اردوگاه اطاقهایشان از حالا بهتر است، ولی ما این را بدترین حالت سیاسی ارزیابی کردیم و من هنوز هم بر این عقیده هستم. نه اینکه یک عده از کومه له در اردوگاه باشند، این بدترین حالت سیاسی نیست، بدترین حالت سیاسی این است که تشکیلات ما برود داخل اردوگاه محفوظ بشود.

این ما را باز میرساند به یک بحث دیگری در این برخورد رفقا که بنظرم برخورد خود ما در این سند گم است، یعنی خود پلنوم هم این را در سندش روشن نمیکند. و آن این است که: فقط از بار امنیتی بیایم خارج؟ بنظرم الان باید تجدید نظر کرد که کومه له باید سازمانش اصلی اش را بیاورد خارج. یعنی چی؟ یعنی بتواند تبلیغات مرکزی خودش را سازمان بدهد. میگویند آخر رادیو را می بندند! ولی در تمام دوره حیات کمونیسم ایران، مدت ۵ سالش را رادیو داشتند، باقی اش نشریه داشتند. کومه له باید بتواند ارگان مرکزی اش را از خارج منتشر بکند، بدون اینکه از کسی - هیچ گزوه ای اجازه بگیرد و بتواند بدست مردم کردستان برساند، کاری که کمونیست دارد انجام میدهد، پیشرو هم انجام بدهد. کومه له باید بتواند کادرهایش را آموزش بدهد، کومه له باید بتواند نوارهای ترویجی بدست اعضا خود برساند، کومه له باید بتواند آزادی عمل دیپلماتیک را با همه نهادهای بین المللی را حفظ بکند، کومه له باید بتواند عضو بگیرد و پرونده اعضایش را بررسی بکند، هر کاری که یک تشکیلات میکند، کومه له باید بتواند بکند.

بنظرم این معنایش این است که کومه له باید بیاید اینها را بیرون عراق سازمان بدهد، بالاخره اینطور میشود. نمیگویم فوراً اینطور میشود، میدانم یک پروسه ۶ ماهه طول میکشد ولی این ۶ ماه برای ما ۶ ماه انتقال به اتفاقی در اردوگاه عراق نیست، ۶ ماه انتقال به اتفاقی دیگری در خارج است. برای همین ما اینجا بد گفتیم که: بیایند خارج! باید میگفتیم کومه له بیاید شروع کند پایه دوم سازمانش را در خارج سازمان بدهد، طوری که وقتی آن پایه اش را (در اردوگاه) از زیرش کشیدند، تماماً باین پایه (در خارج) متکی بشود.

بنظرم آنموقع این معنی دارد که نیروی نظامی ما از طریق سازمان ارتباطی مان در خاک عراق، که نه در اردوگاه است و نه حاضرند هم قبول کنند و ممکن است پول هم به آن بدهند، رابطه ما را با نیروی مسلح مان نگهمیدارد. میگذارند فرمانده را بفرستیم و فرماندهی را برگردانیم، میگذارند این کار را بکنیم، صحبت رساندن یک ده نفری بآن نیرو است. صحبت رساندن پیامها و نشریات و رهنمودها و نقشه عملها به آن نیرو است، این کار را هنوز عراق میتواند برای ما بکند. ولی بشرطی که این پیامها و نشریات و رهنمودها و نقشه عملها یک جایی بعنوان یک حزب آزاد، یک حزب سیاسی که اوضاع محیط خودش را خودش تعیین میکند. با مخفی کاری یا با هر چیزی، ولی آزاد در منتشر کردن و حرف زدن، انجام بدهد.

بنابراین من میگویم مسأله اساسی این است که چطور ما از این دوره برای مستقر کردن رهبری در خارج از عراق استفاده میکنم؟ من میگویم هنوز هم این بحث محوری است. کومه له به مثابه سازمان سیاسی، و نه هر کسی که عضو کومه له است و کارت کومه له دارد، (بلکه) کومه له به مثابه یک سازمان با متابولیزم اش. صلح ایران و عراق یعنی پایان اینکه کومه له از طریق عراق کارهایش را انجام میداده است، باید اساساً بتواند بدون عراق با مردم کردستان ایران تماس بگیرد. باید اساساً بتواند بدون عراق مواضعش را بگیرد و به اطلاع مردم برساند و به فعالین خودش رهنمود بدهد. بدون عراق. چون میخواهد اینها را (آن تماس و ارتباط و رهبری) از ما بگیرد آخر، هر چقدر هم احترام بگذارند، میخواهند آن روابط را از ما بگیرند. اتفاقاً من میگویم از نظر ادامه کاری سیاسی کومه له، به لحاظ از دست ندادن حیثیت سیاسی، این حیثیتی است که امروز خیلی سریع اقدام کنیم، برای اینکه فونکسیونهای حیاتی کومه له را، معادلش را در خارج، توسط کومه له سازمان بدهیم، که اگر فردا زیر پایش را جارو کردند، این فونکسیونها، و حتی فونکسیونهای دیگری که اگر در خارج باشیم میتوانیم داشته باشیم، بوجود بیاوریم. در عراق باشیم نمیتوانیم داشته باشیم، نمیتوانیم بوجود آورده باشیم. (این فونکسیونها را در خارج از اردوگاه) بطوریکه موجودیتش فرق نکند و هر وقت راجع به کومه له ای های اردوگاه عراق میپرسیدند، باید بگویند بله! یک تعداد از رفقای ما که بدلیل نظامی نتوانستند بروند داخل و بدلیل سیاسی نتوانستند بروند خارج، اینها در عراق و تحت نظر ما در اردوگاهها حضور دارند و داریم شرایط شان را بررسی میکنیم که به کدام بخش تشکیلات منتقل شوند، اینجا تشکیلات ما نیست، این را میشود گفت.

آیا این عملی است؟ بنظرم این خیلی عملی تر از این است اگر برایش سعی کنیم تا اینکه سعی کنیم در یک اردوگاه عراقی بسته، حزیت سیاسی و تشکیلاتی بودن کومه له را حفظ کنیم، بنظرم این دومی خیلی سختتر است. برای این کار من اینها را میگویم:

سید ابراهیم در آخر بحث گفت: "هیچکسی تا حالا نگفته که رفقا بیایند در خارج و فعال باشند!" من میگویم صحبت فعال بودن یا فعال نبودن کسی نیست، اصلاً میتوانند آنقدر هم فعال هم نباشند، چون آنقدر فعالیت در خارج نیست. ولی کومه له وجود داشته باشد. الان در خارج، ده تا کمیسیون کمیته مرکزی حزب هم درست بشود، کومه له وجود ندارد. باید بالاخره از (طرف) کمیته مرکزی کومه له، در یک ابلاغیه بیاید که فلان نهادهای سازمان کومه له باید در خارج تأسیس شود. شما ممکن است یکنفر دیگر را بخارج نفرستید و همه رفقای اعزامی را که قبلاً به خارج فرستاده اید را از این تشکیلاتها پس بگیرید، برای من هیچ فرق نمیکند، اصلاً هیچکس نیاید. مسأله اعزام نیست و این اصلاً بهانه ای برای اعزام نیست، مسأله این است که در خارج کشور کومه له بگوید: من الان مدرسه حزبی دارم، هفتمین دوره مدرسه حزب در فرانکفورت کار خودش را شروع کرده است، چه اشکالی دارد؟ خیلی بهتر از این است که بگویند هفتمین



مدرسه (حزبی) در حومه سامره کار خودش را آغاز کرد! از نظر سیاسی برای همه عالم بهتر است که مدرسه کمونیستهای ایرانی در فرانکفورت باشد تا در سامره و اطرافش. یا بگویند نشریه پیشرو ارگان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران که در مونیخ منتشر میشود، چه اشکال دارد؟

آن(نشریه) سازمان دارد دیگر. پیشرو وقتی در داخل منتشر میشد، سازمان خودش را داشت، با واحدهای نظامی رابطه داشت که برایش اخبار میفرستادند، جلسات هیئت تحریریه داشت که مینشستند بحث میکردند، آدمهایی بودند تحت مسئولیت کومه له که در دوائری مینشستند تا پیشرو منتشر میشد، به آنها بودجه اختصاص داده میشد، رابطه شان با انتشارات تعریف میشده، کمیته مرکزی میآمد و برایشان سخنرانی میکرد که بفهمند چه باید گفت، این میشد یک سازمانی که پیشرو برایش منتشر میشد و این سازمان را باید بوجود آورد، بخصوص که الان رادیو دارد بسته میشود. بالاخره شما قبل از اینکه رادیو بسته شود، آن را به یک پدیده دائر(دیگری) تبدیل میکنید، وقتی آن رادیو را بست، شما میتوانید در مصاحبه با پیشرو بگویند؛ "مسأله مهمی نیست، از نظر تبلیغی تعیین کننده است، ولی ارگان مرکزی ما باید این بار را بدوش بگیرد"، الان همین را هم نمیتوانیم بگوئیم.

به هر حال من میگویم این فراتر است و اصلاً یکجور دیگر نگاه کردن به بحث است، تا اینکه؛ "یکعده رفتند خارج فعال باشند دیگر!" کسی از کمیته اجرائی نگفته بود "حق ندارید!" اینجا حقوق ویژه مطرح نبود! من میگویم چرا از آنور نمیگویند؟ کو نقشه عمل؟ نمیخواهم به کسی انتقاد کنم چون در سند پلنوم نیست، ولی الان بحثم این است و باید این را آورد: نقشه عمل برای بنیاد گذاشتن یک سازمان سیاسی کمونیست کردستان در خارج. که هر وقت فکر میکند که آن سازمان سیاسی داخلی را از دستش گرفتند، این فونکسیونهایش بتواند انجام بدهد.

یک نکته دیگر بنظرم یک کارهائی است که احزاب دیگر میکنند و وقتی میکنند ما میگوئیم؛ عجب آدمهای مدبری اند ما هم انجام بدهیم! اگر در خاک عراق یک جور "آسوس" است و یک کارهائی هست که نشریه را به کردهای سلیمانیه میدهیم در خارج هم یک فونکسیونهائی است که آنجا(در سلیمانیه) نمیشود کرد. ما میتوانیم همین الان کمیته های مشخص کردستان ما را به یکی از اشکال ابراز وجود کومه له تبدیل کنیم. ما میتوانیم کانون وکلای کمونیست کردستان را در خارج درست بکنیم و بشود به یکی از اشکال ابراز وجود کومه له، کومه له میتواند ده جور دیگر هم ابراز وجود کند. همه اینها به کومه له مربوط است، همانطوری که گروه هنرش در داخل میتوانست یک دوره ای یکی از اشکال ابراز وجود کومه له باشد و برود در روستاها، اینجا هم کانون وکلایش میتواند یکی از اشکال ابراز وجودش باشد، چون بالاخره کومه له در عرصه های مختلفی فعالیت میکند.

اگر رهبری کومه له وقتی هم دوباره این شرایط تمام بشود، خودش را در رأس یک طیف وسیعی از فعالیت ببیند بنظرم چیزی تغییر نکرده است، تنها چیزی که تغییر کرده اینکه شرایط فعالیت عوض شده است. با فرض اینکه نیروی نظامی ما در داخل است، همان کومه له مسلح است که رهبری اش همانقدر کار دارد و همانقدر آژیتاسیون و ترویج میکند و همانقدر کار دارد برای اینکه اینچیزها را سازمان بدهد. بنابراین من میگویم باید نشست و راجع باینها فکر کرد که سازمانهای جانبی تشکیلات کردستان میتواند عرصه فعالیتشان در خارج باشد، چه اشکالی دارد؟ اینها را باید بوجود آورد. مثلاً الان سید ابراهیم میگوید؛ برای نشریه "پیشرو" چون ارگانی نیست، بنابراین اعزامش هم برای "پیشرو" مسأله ای نبوده. ببین! حُب الان دارد. من میگویم خیلی فعال تر و آگاهانه تر باید این بحث را مطرح کرد. آیا مطابق طرح ما و مطابق طرح بچه های داخل(اردوگاه) قرار نیست رادیو را ببندد؟ چرا! آیا کمیته مرکزی، تشکیلاتی که قرار

است رادیو اش را ببندند، تصمیم به انتشار ارگان مرکزی اش نمیگیرد؟ و مسأله سازمان دادن و ریز کردن و ارسال نشریات را از الان (در دستور نمیگذارد!) برای اینکه رادیو اش را بستند، به حیثیت سیاسی اش لطمه ای نخورده باشد؟ چرا! باید این کارها را تعریف کنیم، نه اینکه این جواب را بدهیم که چه در قطعنامه پلنوم و چه در بحث رفقای داخل گفته میشود: "کسی را نباید قانع و تشویق کرد که برود خارج، چون نافع نیست!" خوب بروند فعال شوند! من میگویم بحث از این سطح فراتر است، لاف با بحثهایی که شده است، اینطور میفهمم که باید نهادهای واقعی کومه له را در خارج دایر کرد، اگر میخواهیم حیثیت سیاسی کومه له در یک چنین دوره ای حفظ شود، وگرنه کومه له کادراهایش را میفرستد اردوگاه.

چون اگر "ارگان پیشرو" اش خارج باشد، مدرسه حزبی اش خارج باشد، بخشهای آرشو و انتشاراتش را به طرقي به خارج منتقل کرده باشد و غیره، آنوقت این را بهش نمیگویند: "چرا پیشمرگ را نمیفرستی خارج، همه اش کادرها را میفرستی؟!" به او جواب میدهم هم آدم میفرستم، هم کادر و هم پیشمرگ برای ارگانهای سیاسی ام، برای آدم جنگی در همین داخل میخواهم یک فکری بحالش بکنم که یا برود داخل یا دوباره مسلح اش بکنم و بگذارم مرز خاک عراق. بحتم با عراق سر این است که نیروی مسلح ام را خلع سلاح نکن، نمیخواهم نیروهای مسلح رزمی ام را به خارج ببرم. عضو و کادرم را سعی میکنم بدهم به ارگانهایی که جاهای دیگر برای فعالیتش دایر کردم. اگر الان همینطوری انسانی نگاه بکنیم، بحث رفقا این میشود؛ که از نظر اخلاقی چرا فقط پنجاه تا کادر بفرستیم و صد و پنجاه تا عضو؟! من میگویم اگر بطور واقعی داریم به یک مبارزه دیگری این رفقا را جذب میکنیم، آنوقت خود آن مبارزه تعیین میکند که کدامشان باید به آن جذب شود، عضو یا کادر، یا هر چی. به هر حال من بحتم این است.

بنظرم هنوز نه قطعنامه پلنوم و نه بحث رفقا آن واقعیتی که ما با آن روبرو هستیم را درست جوابگو نیست. این بحث پلنوم (در مورد اوضاع) ایران که یک مقدار گشایش زیادتری در آن می بیند، الان باید تجدید نظر بشود و یک فکری بحال خودش بکند. ولی در مورد بحث رفقای داخل، بنظرم یک فرض اینطوری است من این را میفهمم: در خاک عراق به هر ترتیبی "حیثیت بیشتر" است تا در خارج! من میگویم حیثیت ما دو چیز است: وجود نیروی مسلح ما در داخل و ادامه کاری رهبری و ارکان تبلیغاتی حزب و آزادی عمل رهبری تشکیلات کردستان است. اگر فردا قاسملو پایش را برساند به تربیونهای بین المللی، و رفقای ما در اردوگاههای خودمان مشغول حل و فصل مسائل ترویجی باشند، او (قاسملو) حیثیت شان را چه می بیند، اگر او بتواند در اطریش پلنوم و کنگره بگیرد و ما نتوانیم و کارمان این باشد که چگونه روحیه تشکیلاتمان را در فلان اردوگاه بالا نگه میداریم! اوست که حیثیت اش حفظ شده است، برای اینکه مصوبات کنگره بعدی او هست و معلوم است در فلان کنگره تشکیلاتش گفته است.

من میگویم طرحی که الان وجود دارد، این است که ما نتوانیم. یعنی خورد خورد با اقدامات تأخیری خودمان ولی تحت تأثیر بغلی، خورد خورد داریم میرویم که خلع سلاح بشویم، خورد خورد میرویم که از کردستان عراق رانده بشویم، خورد خورد میرویم در اردوگاههایی با اختیارات محدود حضور پیدا بکنیم. ولی ممکن است ۶ ماه طول بکشد، ممکن است ۸ ماه طول بکشد. ولی نقشه خود ما متفاوت از این نیست، توی نقشه من هم همین است طی ۶ ماه - ۸ ماه همین آدمها همانجا باشند ولی بالاخره نقشه تشکیلات متفاوت است؛ میگویم: اگر قرار شد صلح شود و قرار است ما را بفروشدند و هر اتفاق دیگری بیفتد، سازمان کومه له با رهبری تبلیغات و تعلیماتش از بین نمیرود. سازمان کومه له مثل هر سازمان دیگری در کشور دیگری بساطش را پهن میکند، این بحثهای من است.

فکر میکنم به هر حال باید هم در قطعنامه پلنوم باید تجدید نظر کرد و هم در بحث رفقا. ضعف بحث رفقا عدم تحلیل سیاسی و واقعی از نتایج دورنمای اردوگاهی است و در بحث پلنوم ضعفشان بنظر امکان فرستادن نیرو به داخل است. یعنی در هر دو بحث، اینکه اصلاً اشاره به سازماندهی آلترناتیو تشکیلات کومه له را از سر فرد و کادر و اشخاص، به مسأله "عاقبت کومه له" نگاه کردن، نه از سر ارگانها و فونکسیون. این ضعف هر دو بحث این است.

من فکر نمیکنم کسی در داخل بگوید؛ برویم اردوگاه! ولی من بحثم بر سر این بود که با تغییر ندادن کیفی در سیاست و نگرشمان به کار کومه له، داریم میرویم اردوگاه.

سید ابراهیم: این کیفیت چگونه است؟

باشد! الان کیفیت را توضیح میدهم که این یک کلمه اقدامات واقعی مادی دارد و اقدامات متفاوتی از آن درمیآید، این اقدامات را تا آنجائیکه به عقلم میرسد الان میگویم.

میگویم یک صلحی شده میان ایران و عراق، تضادی که ما بر مبنای آن از امکانات عراق استفاده میکردیم لااقل بطور فرمال حل شده است دیگر، از هر کسی که در دنیا پرسید، میگوید تضاد ایران و عراق حل شده است. به صلیب سرخ هم عین همین را برداشتیم و نوشتیم و دادیم که؛ بابا جان با حل شدن این تضاد، شکافی که از آن استفاده میکردیم محدود میشود، خُب این تفاوت کیفی است. ما همیشه میخواستیم عقب تر برویم و از مرز دور نشویم، خلع سلاح نشویم، رادیو ما باشد، نیروی نظامی ما داخل باشد و زخمیهای مان را هم به خارج بفرستیم، الان که صلح شده ما بیشتر میخواهیم؟؟ این است تغییر سیاست ما؟! اینطور نیست دیگر! هر سازمانی فکر این است که چطوری باقی میماند، سیاسی میماند؟ چه جوری خودش باقی میماند، چه جوری آن کارآکترهایی که از قبل از خودش بروز میداد در شرایط جدید بروز میدهند؟ این برای ما یعنی اینکه یکسری پروسه ها به بن بست رسیده است، (آن محدودیتها را) میبینیم ولی داریم به سمت آن میرویم. هم می بینیم، هم داریم به سمتش میرویم خیلی هم بیشتر تحرک بخرج میدهیم و دو تا پاهایمان را فشار میدهیم که به سمتش برویم، ولی آن عرابه ما را میکشد بسمت آنجا. خُب پس کارهای سیاسی ما تفاوت کیفی دارد دیگر.

تابحال سازمان سیاسی کومه له، یعنی رهبری و سلسله مراتب تصمیمگیری اش، در عراق دائر بوده است، نیروی نظامی اش در داخل خاک ایران بوده است. این یک سؤال کیفی است که آیا همچنان سازمان سیاسی ما در عراق میماند، حتی وقتیکه ما یک موجودیت اردوگاهی را جلوی خودمان میگذاریم؟ جواب من نه است دیگر. تا حالا اردوگاه مان را از "مالومه" میبردند "بوتی" من قبول میکردم که سازمان سیاسی ما با همان سلسله مراتب و رهبری اش برود "بوتی"، اما اگر بگویند بیا و برو در یک منطقه عربی عراق و در یک حالت خلع سلاح شده برو به یک پادگان تخلیه شده یا یک دهی بمانید، من میگویم اینجا آدم کومه له ای میتواند برود، ولی اینجا دیگر سازمان سیاسی کومه له نمیتواند برود. یعنی چه؟ یعنی باید برود یک جای دیگر یا باید همراه نیروی نظامی برود داخل. خُب این یک آلترناتیو واقعی است، میگویم رهبری کومه له به دو بخش تقسیم شده است یک رهبری داخل یک رهبری خارج. رهبری داخل و آموزش و آرتیاسیون و تبلیغات شفاهی و کتبی همراه پیشمرگه است. دویست نفریم؟ خُب دویست نفریم، ما که قول کمی ندادیم به مردم کردستان چند نفریم. بالاخره کومه له دویست نفر است با رهبری و تشکیلات با همه عضوگیری و ضوابطش دارد در داخل فعالیت میکند، بقیه ما آواره ایم. بقیه ما در دنیا افتادیم به تبلیغات بین المللی. ولی هر کسی بخواهد آدرس سازمان کومه له را پرسد در داخل است، با پیشمرگ کومه له تماس بگیرید و پیغامش را بدست رهبری

کومه له که همانجا است برسانید. بالاخره باید بگوئیم سازمان سیاسی ما کجاست؟ من میگویم این یک بحث کیفی است. بعلاوه باید تعیین کنیم فونکسیونهایی که بسته و تعطیل میشود در پراتیک سیاسی ما چگونه جایگزین میشوند؟ آخر رادیو بسته میشود و ما میرویم آنجا(اردوگاه) و سعی میکنیم روحیه خودمان را بالا نگهداریم و از یک روزنه ای هم در زندان باشد بیرون را نگاه کنیم، باشد! ولی واقعیت این است که زندانی دیگر تبلیغ نمیکند.

آیا کومه له میخواهد بعد از این ماجرا تبلیغ هم بکند یا فقط زندانی است که روحیه اش را خوب نگهداشته است؟! من میگویم باید بتواند و میتواند و راه دارد که بتواند با کیفیت متفاوت و بطریق متفاوتی تبلیغ کند. الان ممکن است صدای حزب را ممکن است ببندند؟ ما نشستیم و بحث کردیم و گفتیم تأکید مان را میگذاریم روی نشریات. بنابراین باید بحث کمپین اینکه "واحدهای داخل فعال شوند" بیشتر بگیریم، بنابراین باید تکنولوژی بردن نشریات را بیشتر جدی بگیریم، فعالین شهر را ببینیم و از آنها بخواهیم این کارها را چک بکنند نکنند! که از این بعد این نشریه بیشتر برود دستشان چون صدای حزب بسته میشود، همه هم میدانند که صدای حزب رکن توده ای شدن حزب است، تا آن دقیقه ای که در صف کارگری ممکن بوده است. ولی بالاخره راجع باین حرف میزنند دیگر، آیا کمیته مرکزی فوراً نشست و راجع باین حرف زد، که آقا جان رادیو ما را میبندند، تبلیغات ما چگونه میشود؟! نه دیگر، چون فرض این است که هنوز نرسیدیم باین وضعیت وخیم، "هنوز که نبسته اند!"

خُب اگر "هنوز نبسته اند" موضع است، میخواهم بدانم سیاست چه هست؟ میگویند نشریات را سازمان میدهیم؟ میگویم از کجا، آن نشریه توسط نیروی داخل ایران سازمان پیدا میکند؟ توسط نیروی که خلع سلاح شده و رفته در مناطق دیگری سازماندهی میشود؟ اگر بگوئی توسط این یکی، آنوقت من یک اختلاف عملی دارم و میگویم این کار را نکنیم. مثال من یکی - دوتا نیست سید ابراهیم! من میگویم کومه له یک مجموعه کار سیاسی میکند که وقتی اجازه پیدا نمیکند در عراق آن مجموعه فعالیت را ادامه بدهد، رهبری اش باید بنشیند و بگوید چگونه این کار را میکنم؟ یا می بندم یا باین ترتیب انجام میدهم، بحث بر سراعزام هیچکس به هیچ جا نباشد و اصلاً این بحث "اعزام" را متفی کنیم.

کمیته مرکزی کومه له اولین کارش این است که تفاوت کیفی در فعالیت خودش پیش بینی کند که با توجه به تغییر شرایط کارهایش را آنطوری انجام میدهد. من میگوئیم اگر این فعالیت را قبول بکنیم که فعالیت سیاسی کومه له در عراق [ نه داخل که بحث ما مشترک است و تازه بحث ما شورتر است]- نه فقط بقاء فیزیکی، بلکه فعالیت سیاسی مان در خاک عراق در مخاطره است. ادامه کاری ارگانهای تبلیغی، رهبری، آموزش و همه چیز ما در خاک عراق در شرف و تهدید بسته شدن است. کمیته مرکزی کومه له باید بنشیند و تصمیم بگیرد چکار میکند. این را بعنوان انتقادی تشکیلاتی نمیگویم برای اینکه همین پلنوم کمیته مرکزی حزب نشست و روی این فکر نکرد. بنابراین بحث این است! این را تصمیم بگیریم، خارج و داخلش تازه از اینجا ناشی میشود. چند نفر داخل چند نفر خارج؟ شما میگوئید هزار و هشتصد نفر با طیاره بیایند غلط است! من میگویم حتماً این تعداد غلط است، چون آنها تعدادشان را برای کار نظامی احتیاج دارند، یک تعدادشان را برای کار نظامی و یک تعدادشان بعنوان ذخیره کار نظامی هنوز در عراق احتیاج دارند، حتی اگر هم غیر مسلح باشند. ولی میدانم بیشمرگه است و منتظر نشسته در این اردوگاه که رفقای خسته بیایند اینجا که من بروم بجایش. عراق باین هم اجازه داده. سیصد نفر داخل هستند و چهارصد نفر در اردوگاه بیشمرگه اند که با مسئولینشان و با آموزشهایش و میروند داخل و برمیگردند، آنجا محل استقرار آنها است و نیروهائیکه از داخل ایران میآیند.

باید بدانیم که روی این قسمت کسی اختلافی ندارد، بحث سر این است سازمان سیاسی کومه له می‌خواهد چگونه اداره بشود، می‌خواهد چکار بکند؟ من می‌گویم این تفاوت کیفی است و معنی عملی دارد در تصمیمات مان. آنچیزیکه من میبینم نه فقط از بحثهای داخل، بلکه از بحثهای خارج هم این است که بحث خارج بقول شما یک کارهای غیرممکن را طرح کردند. اگر قبول کنیم که نه میتوانید بروید داخل و نه هجوم بیاورید خارج و این غیر ممکن است، پس تو هم جواب ندادی به فردای صلح. داخل جواب نداده، خارج هم جواب نداده ولی صورت مسأله را در یکجائی درست تعریف کنیم. اگر شما بگوئید هزار و هشتصد نفر را بیاید ببرد؟ من می‌گویم هفتصد نفر احتیاج دارم بفرستم. ولی سیصد عددی بود که دیروز (شما سید ابراهیم) گفتی: "تا دویست و پنجاه نفر هم حیثیت ما قبول میکند، خالی کردن بنظر نمیآید؟" میگوئی بیشتر نه، حتی اگر یکنفر حاضر بشود سیصد نفر آدم را یکجا ببرد الان هم نه! من می‌گویم بستگی باین دارد که من دارم چکار میکنم؟

من اگر به تشکیلات خودم گفته باشم پیشرو و مدرسه حزبی در خارج فعالیت میکند، بخش زیادی از تکش در خارج فعالیت میکند، یک واحدهائی داریم برای ریز کردن و چاپ کردن. در ضمن یکعده را از آنطرف بفرستیم ترکیه، برای اینکه بچه های ناز نازی ما نیستند که در ترکیه ساکن میشوند، پیشمرگ کومه له و کمونیست است که می رود آنجا ساکن شود. هزار و یک وظیفه داریم که برای انجام آنها به آدم نیاز دارد. جمعاً برای اینها میفرستم. این کارها خودش دویست نفر لازم دارد اگر بخواهند تمام وقت کار کنند. من هفتصد نفر را باین بهانه میفرستم. بگذار همین الان بیکاری پنهان که در اردوگاه مرکزی رمادیه است در سازمان سیاسی کومه له باشد.

اگر اینطور باشد من از یک گوشه حزب نیرو بفرستم به جای دیگر جواب مردم را میدهم، از من پرسند کومه له چه شد؟ می‌گویم کومه له نیروهای نظامی اش را در مرز ایران و کردستان عراق باقی گذاشته و سازمان سیاسی اش را جمع کرده و برده خارج. از من پرسند در رابطه با توازن قوا ما با حزب دمکرات، که خانواده ها و یا ارگانهای تبلیغی را در آنجا نگذاشتم، من برای توازن قوا بالاخره نیروی رزمی آنجا گذاشتم. الان که در عراق اردوگاه های ما با هم نمی‌جنگند، نیروی داخل مان با هم می‌جنگند. موافقم! توازن قوا را نگهداریم. ولی بنظرم با علم به توازن قوا، هنوز پانصد - ششصد نفر با فرض اینکه هواپیما آنجا پارک کرده که میتوانیم بیاوریم و اگر راهش بود باید بیاوریم و بگذاریم روی کار سیاسی که آن آدمها بخاطرش آمده اند به صحنه.

میگوئی پیشنهاد عملی بدهم؟ می‌گویم اولاً فوری همه میفهمند که این آرایش ادامه کاری ندارد، یک اردوگاهی که در دل این اردوگاه فعالیت سیاسی کومه له دارد انجام میشود و هر سرنوشتی در سرنوشت این اردوگاه است با همه مناسبات درونیش بر همه جاری است. اولین کاری که میکردم این بود که چهارصد نفر از اینها را جدا میکنم و اسم یک پل یا گردان را می‌گذارم روی آن، ولی اینجا میماند. این نیروی نظامی من است، هیچ جا نمی‌خواهم بفرستمش، ولی در عین حال نیروئی هست که حاضر نیست برود داخل اردوگاه. اگر به آنها بگویم برو درون اردوگاه، این چهارصد نفر تقاضا میدهد که می‌خواهم بروم داخل. بالاخره تو می‌خواهی مقاومت کنی که نروند داخل؟ می‌گوید من نمی‌آیم اردوگاه، نه اینکه با تو دشمن هستم یا از تو بدم می‌آید. می‌گوید اجازه بده من با این چهارصد نفر یا بروم روی مرز یا بروم داخل. دولت عراق یا اجازه میدهد یا نمیدهد، من در پروسه ای که اینها را میبرم روی مرز است که فکری بحالش میکنم، نمی‌گذارم اسلحه را ازش بگیرند. یعنی این نیروی رزمی است، با آدمی که کار جنگی ندارم حاضرم ببرم درون اردوگاه، نیروی رزمی را نمی‌گذارم ببرند.

الان چک و چانه میزنید یارو میگوید خُب بیا رادیو خودت را بگذار سلیمانیه! تو هم مجبوری بروی بگذاری سلیمانیه دیگر! بچه های ما دارند میروند اردوگاه؟ باشد! من میگویم نیروی رزمی ام را بگذار باشد. گردان ویژه ای که مشخص کردم، اسمش گردان ذخیره عملیات داخل است، تیپ ذخیره عملیات داخل است، سیصد و پنجاه نفر است. تکلیف سیصد و پنجاه نفر بنظرم روشن است و اگر کسی خواست بزند به کوه من بهش اجازه میدهم. اگر تشخیص دادم که شرایط مناسب است و تشخیص دادم که میتواند بزند به کوه، باین گردان اجازه میدهم بزند به کوه. چون هنوز منتفی نیست که نیروی وسیعتر ما برای جنگ در مرز در یک زمستان بتواند بماند. میشود روی عملی بودن و نبودنش بحث کرد. بهر حال ما چهار تقسیم بندی داریم؛

۱ - سازمان تشکیلات نظامی ظربتی در خاک ایران.

۲ - نیروی ذخیره در خاک عراق.

۳ - بقایای تشکیلاتی - پرسنلی ما که با یک آرایش سازمانی بصورت غیر مسلح و یا خلع سلاح شده که در شهرهای عراق، مثل هر اردوگاهی ممکن است مانده باشند. در کنار اینها باید آن بخش تشکیلاتی ما در خاک عراق که رابطه رهبری با تشکیلات نظامی هستند باین جماعت غیر مسلح اضافه کرد.

۴ - رهبری ما که در خارج کشور است.

موقعیکه عراق میخواهد ببندد، ما چهار حالت داریم نه دو حالت: بخش نیروی نظامی در داخل و بخش اردوگاه که بتدریج به اردوگاههای غیر مسلح در خاک عراق منتقل شده است. در خارج هم تشکیلات خارج کشور و کمیته اجرائی که دارد از انرژی اعزامیهای کومه له به بهترین وجهی استفاده میکند این دیگر ربطی به کومه له ندارد. بنظرم باید گفت فونکسیونهای رهبری را در ببریم، هر کسی هم لازم باشد میفرستیم، بنظرم هیچ ابائی ندارم. به این جماعت میگوئیم تو عضو مشعل و پیشرو و هیچی نیستی، من دارم مشعل و پیشرو و انتشارات و آرشیو را با میکرو فیلم میبرم خارج. دارم مدرسه حزبی و کمیسیون تعلیمات را میبرم داخل، فلان کمیسیون را هم میبرم خارج. بعلاوه پنج تا کمیسیون دیگر هم اضافه میکنم که بتوانم آدم ببرم خارج. کمیسیونهای جدید دایر میکنم و کمیسیون تاریخ کردستان میگذارم کتاب بنویسند و سه نفر را هم باین بهانه میبرم خارج. اینهم کارهایشان است و دارند انجام میدهند و نتیجه کارشان را برای ما میفرستند.

بطور قطع یک عده میمانند که بله میروند اردوگاه ولی خودش میداند که بالای سازمانش بیرون اردوگاه است، پائین و رزمی اش بیرون اردوگاه است و این شرایط انتقالی است که سازمان بالا یک فکری بکند که به یکی از این بخشها پیوندند. میگویم این راه حلهای من است و تفاوت اساسی دارد با این کاری که میکنیم. از همین الان ارگانها را لیست بندی میکنیم که کدام بخش شان در لیست انتظار بعدی قرار میگیرند و کدام بخش شان که از همین الان برای منتقل شدن شان اقدام میکنیم.

راجع به خارج فرستادن هم که میگوئید چه اقدامی؟ من میگویم الان به توافق میرسیم ولی فرق مسأله اینجا است که شما دو ارگان اینطوری را در نظر بگیرید و ببینید چقدر راجع بخودشان چه احساسات متفاوتی دارند و این احساسات در عمل تعیین کننده میشود، یکعده جمع میشوند و میگویند هر چه زودتر یک لیست وسیعی را سعی کنید به هر قیمت

بیاوریم خارج. درسته؟ این یکی از خارج به آن یکی پیغام میدهند، اون کسی نیست که خودش بگوید: "بابا جان فوراً ما یک لیست گنده دارم، بلند شوید و کارتان را ول کنید و بدوید برای این آدمها جا پیدا کنید"، اون این کس نیست. برعکس در مقابل لیستی هم که رفته میگوید: "نمیشه بابا، یعنی چه! ما پنج نفر را میتوانیم در ماه. بفرستیم".

شما لیستی دادید ولی پیامی وجود ندارد از کمیته مرکزی کومه له، بعد از صلح ایران و عراق؛ "که بابا جان این وضعیت به معنی ضرورت اعزام چند صد نفر است، هر کاری دستتان است بگذارید زمین و بدوید". برعکس وجود دارد و تازه عکس العمل دیگری هم در مقابل آن وجود دارد!

که این توضیح ذهنی گرائی را بما نسبت میدهند که: "نمیشود، اگر میتوانستید بکنید، کی جلویتان را گرفته بود؟! این که خیلی حال گیری شد که.

اگر شما واقعاً همین را واقعاً میخواهید چرا عکس العمل این است که؛ "زنده باشید و بدوید، بروید ده جای دیگر هم ببینید. خیلی موافقیم باید این کار را بکنیم ولی تذکر این است که در مورد اعزام مگر شما نمیدانید که ما بیشتر از پنج نفر در ماه نمیتوانیم بفرستیم، کاروانهای ما از یکی بیشتر نیست؟" حُب من میگویم هنوز این جماعت (خارج) اینجا دارند پاشنه در دولتها را میکنند تا دویست نفری را که میخواهم، بیاورم. بنظرم منتفی نیست راستش، نمیدانم چرا این منتفی است در تحلیلهای ما؟ اصلاً منتفی نیست سیصد نفر را بیاوریم. ما هنوز علیه ریاکاری این احزاب آکسیون نکردیم، حُب آکسیون راه میندازیم، میرویم جلوی درب اداره مهاجرتش آکسیون سیاسی راه میندازیم و تحصن و اعتصاب میکنیم. میگوئیم پناهنده هائی که بما پناهنده شده اند آنجا دارند تحویل دولتهایشان میدهند، باید اینها بیایند. ما هنوز هیچکاری نکردیم در خارج برای اینکه فشاری بگذاریم روی یک کسی، چون مطابق قوانین مهاجرت کار کردیم، حتی کمتر.

این خود کمیته مرکزی کومه له است که باید اصرار داشته باشد که تعداد این لیست افزایش پیدا نکند، منتها تفاوت اصلی این بحث با بحث قبلی این است، بنظرم بحث قبلی پلنوم کافی نبود. بخاطر اینکه تکلیف سازمان سیاسی کومه له را روشن نمیکرد. چون آن وضعیت را در داخل روشن نکرد، سازمان سیاسی کومه له دارد بتدریج و با یک تفاوت کمی - در تلاشی که میکند خلاص شود - ولی کیفیتاً به همان ترتیب به تدریج تسلیم مقرراتی میشویم که عراق برای ما میگذارد، دارد اینطوری میشود. چه ما دوست داشته باشیم چه نداشته باشیم، چه لولو باشد چه لولو نباشد دارد اینطوری میشود و ما باید راجع باین یک تصمیمی بگیریم و این مسأله در بحثهای پلنوم فراموش شد. چه از آنطرف که واقعاً سازمان فعلی سیاسی و چه از اینطرف که فونکسیونهای این سازمان فعلی باید بطرق دیگری انجام بشود، یعنی یک سازمان دیگر سیاسی و برای کومه له که بتواند فونکسیونهایش را انجام بدهد، روی هر دو باید فکر کرد.

راجع به لولو هم راستش بنظرم، (مثل راجع به اردوگاه) درست است که من هم نمیخواهم رفتن باردوگاه را لولو کنم و اگر هم بیفتم آنجا مثل سید ابراهیم سرم را بالا میگیرم و نخود لوبیا هم پخش کنم این را وظیفه کمونیستی میدانم، من این را برای توده تشکیلاتی اردوگاه لولو نمیکنم، بنظرم برای کمیته مرکزی کومه له باید لولو بکنم. آخر این تشکیلاتی است که لولو نشده و هیچ اردوگاه نرفته وقتی یک گردانش ضربه میخورد یکی از آن پائین برهبری فحش میدهد و بعد شما باین شکایت میکنید که آن مسئول ناحیه ای درست جلو طرف قد علم نمیکند؛ اینها یک اقلیتی هستند! ولی با یک اقلیت ناچیزی یکسال خودمان را اذیت میکنید.

گردان شؤان که ضربه میخورد روحیه این تشکیلات جوری میشود که از پائین ابهامچی بوجود و بعد ما نگرانیمان این است که چرا کسی از بالا به درست جلوی این ابهامچی نایستاد؟! این کیفیتی که تا الان داشتیم و مشکلاتی که با این مسأله داشتیم، که گرایشهای واقعی اجتماعی پشتش است، صد مرتبه تشدید میشود.

بنظرم کسیکه دورنمای اردوگاه را برای تشکیلات لولو نمیکند خیلی آدم خوبی است، ولی کسیکه خودش نسبت به مسائلی که در آندوره برایش میآید، اینقدر میتواند اغماض کند، دیگر خوش خیالی است. مسائل بسیار بنیادی برای کومه له مطرح میشود. اصلاً شرط اینکه مطرح نشود این است که لولو نکنیم و بگوئیم باید بایستید، ولی دقیقاً چون میدانیم چه وضع وخیمی پیش میآید که باید لولو کنیم، من این را میگویم.

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران خارج را شایسته رزمندگی اش پیدا نمیکنند و میروند داخل، اردوگاه را شامل رزمندگی خودش پیدا میکنند. نه فقط همه مهدی بلکه ده نفر از کمیته مرکزی فعلی میگوید: من به هیچ قیمتی اینجا نمیانم سید ابراهیم میخواهد بماند، من کومه له ام تفنگم را برمیدارم و میروم، من فرار میکنم و اصلاً نمیآیم. ده نفر از کمیته مرکزی کومه له است که حاضر نمیشود آن اردوگاه را بپذیرد.

جواب پائین را نمیدهی، جواب خودت را، جواب عضو کمیته مرکزی م را بده که در خارج - در سوئد تاب نمیآورد که کار سیاسی بکند و باید حتماً بیخ گوش پیشمرگه باشد؟! همان آدم با همان روحیه آنجا است، او در اردوگاه تاب نمیآورد. هیچ کومه له تپیکی در اردوگاه اسرای عراقی تاب نمیآورد. کومه له همیشه مثل یک پرنده آزادی فعالیت کرده است و باین اعتبار حاضر نبوده مخفی کاری بکند و جلوی دهانش را بگیرد که اسرار تشکیلاتی را جانی نگوید، اینقدر فارغ البال از هر قید و بندی. حالا میباید و میگذارید داخل یک قفس؟! بنظرم رهبری ات را میگذاری کنار و زیر سؤال میبری. من این را میگویم.

این را بدانید؛ میرویم آنجا و مجبوریم برویم، ولی با یک تشکیلاتی روبرو میشویم که آن اردوگاه رهبری ات را زیر سؤال میگذارد و نقطه امیدش را میندود به آن رفیق ایکس آوانتورستی که بالاخره زد به کوه! میگوید من او را قبول دارم، نشریات او است که زیر زیرکی به درون اردوگاه میرسد و بحث میکنند، بنظرم باین سادگی نیست راستش وقتی ببینند در اردوگاه، کومه له این است.

\*. "مالومه" و "بوتی" دو منطقه در داخل خاک کردستان عراق بودند که پس از قرارداد الجزایر بین شاه و صدام حسین در سال ۱۹۷۵ در نوار مرزی موسوم به "منطقه مُحرّمه" قرار گرفتند. آن مناطق تا سالها بعد خالی از سکنه بودند. هنگام عقب نشینی نیروهای کومه له و حزب دمکرات به آن مناطق، هنوز اگر چه "قانونا" در قلمرو حاکمیت دولت عراق قرار داشتند، اما از حضور نیروهای نظامی و اداری و سیاسی عراق نشانی نبود.

این متن پیاده شده سخنان منصور حکمت در جلسه وسیع کمیته اجرائی حزب کمونیست ایران: "بحث پیرامون اوضاع کردستان و قطعنامه پلنوم دوازدهم در مورد تشکیلات کردستان حزب در خاک عراق" است. این جلسه در تاریخ ۷ شهریور سال ۱۳۶۷ - ۲۹ اوت ۱۹۸۸ - برگزار شد.

رفیق "دنيس مر"، به درخواست من، برای پیاده کردن نوارهای بحث سریعاً پاسخ مثبت داد و متن تایپ شده را برای من فرستاد. دقت همراه با سرعت عمل رفیق دنيس، واقعا شگفت آور است. مقابله مجدد متن پیاده شده توسط من با همه ۴ فایل صوتی، فقط یافتن برخی اشتباهات تایپی و در یکی دو مورد، تصحیح کلماتی بود که اشتباهی شنیده شده بودند. در مجموع



کل متن پیاده شده با اصل نوارهای شفاهی تماما منطبق بودند. من برخی اصلاح انشائی وارد کرده ام و در داخل پرانتز ضمائم و یا اشارات منصور حکمت را تصریح کرده ام. برخی خط تاکیدها را رفیق دنیس وارد کرده بود و بقیه، بخش اکثریت جملات با خط تاکید، از من است.

جا دارد بار دیگر از رفیق دنیس صمیمانه تشکر کنم. گرچه خود او این وفاداری به منصور حکمت و کمونیسم او را، "وظیفه" خود تلقی میکند. اما من نیز "وظیفه" خود میدانم که بابت این زحمات بی شائبه و احساس مسئولیت، از او تشکر کنم.

مارس ۲۰۲۰ ایرج فرزاد